



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



ضرورت

مهندسی تمدن اسلامی

بر پایه «فلسفه شدن»

سرنوشت حتمی، عبارت از این است که
تمدن اسلامی یک بار دیگر بر مجموعه
عظیمی از دنیا پرتو خود را بگستراند.

✱

خطی که نظام اسلامی ترسیم می‌کند، خط رسیدن به
تمدن اسلامی است

✱

برای ایجاد یک تمدن اسلامی - مانند هر تمدن دیگر - دو عنصر اساسی
لازم است. یکی «تولید فکر»، یکی «پرورش انسان». فکر اسلامی مثل یک
دریای عمیق است، یک اقیانوس است... سیر در این اقیانوس عظیم و
رسیدن به اعماق آن و کشف آن - که از کتاب و سنت همه اینها استفاده
می‌شود - کاری است که همگان باید بکنند، کاری است که در طول زمان
باید انجام بگیرد. «تولید فکر» در هر زمانی متناسب با نیاز آن زمان از
این اقیانوس عظیم معارف ممکن است.

مقام معظم رهبری

(مدظله العالی)
حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای

قم، فیضیه - ۷۹/۷/۱۴

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

اسفند ۱۳۸۰

ضرورت مهندسی تمدن اسلامی بر پایه «فلسفه شدن»

تهیه و تنظیم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

ناشر: انتشارات فجر ولایت

حروفچینی و صفحه‌آرایی: سید علیرضا آل یاسین

لیتوگرافی و چاپ: شریعت

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت: اول - اسفند ۱۳۸۰

شابک: ۰۰۵ - ۷۷۴۴ - ۹۶۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

نشانی: قم، خیابان آیه‌الله مرعشی نجفی، روبه‌روی کوچه ۲۰، انتشارات فجر ولایت

تلفن و دورنویس: ۷۷۳۴۳۹۰

۵ مقدمه
	فصل اول: سیری اجمالی در زندگی اندیشمند گرانمایه و متفکر فرزانه
۷ حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید منیرالدین حسینی الهاشمی <small>رحمته الله علیه</small>
	فصل دوم: گزارش سه محور فعالیت فکری حضرت استاد در «جهت داری علوم»، «مدل برنامه» و «تکامل حجیت» توسط حضرت حجة الاسلام و المسلمین
۱۳ سید محمد مهدی میرباقری
۱۵ طرح اندیشه جدید درباره تمدن اسلامی
۱۶ ۱- بررسی جریان مدرنیته
۱۶ ۱/۱- مادی بودن مبادی، مبانی و غایات مدرنیته
۱۷ ۱/۲- سه رکن اساسی مدرنیته
۱۸ ۱/۳- تغییر نظام ارزشی جامعه و حذف معنویت حاصل جریان مدرنیته
۱۹ ۱/۴- تحقیر توحید، نقطه اوج مدرنیته
۲۱ ۲- انقلاب اسلامی و استراتژی حرکت آن
۲۱ ۲/۱- ظهور انقلاب اسلامی
۲۲ ۲/۲- افول تمدن مادی در جهان
۲۳ ۲/۳- طرح و بررسی سه دیدگاه درباره استراتژی حرکت انقلاب
۲۵ ۲/۴- لزوم مدیریت جدید تحقیقات
۲۶ ۲/۵- لزوم تولید ادبیات مدیریت تمدن اسلامی
۲۷ ۳- استاد حجة الاسلام و المسلمین منیرالدین حسینی پایه گذار اندیشه جدید
۲۷ ۳/۱- اعتقاد به جامعیت دین
۲۸ ۳/۲- اعتقاد به لزوم تولید تعاریف و معادلات حاکم بر مدیریت جهان بر پایه دین
۲۹ ۳/۳- تولید «فلسفه نظام ولایت»، «روش علوم» و «توسعه روش استنباط»
۳۰ آسیب شناسی بنیادین انقلاب اسلامی
۳۱ ۱- فلسفه تاریخ در نظر استاد
۳۱ ۲- انقلاب اسلامی در نظر استاد
۳۴ ۳- آسیب مهم انقلاب
۳۵ ۴- ریشه آسیب، کارشناسی است نه کارشناس ها
۳۸ ۵- سه نیاز انقلاب اسلامی
۴۱ ضرورت رعایت حجیت در استنباط و برنامه ریزی
۴۱ ۱- دو خطر برای مکاتب الهی
۴۲ ۲- موضع حوزه های علمیه در مقابل این دو خطر

۴۴	۳- ابعاد مختلف وجودی استاد
۴۵	۴- حجیت محور اصلی توجه استاد
۴۶	۵- حجیت در برنامه‌ریزی و عینیت
۴۹	۶- فقه خرد و فقه برنامه‌ریزی
	فصل سوم: معرفی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی و نتایج پژوهش‌های آن توسط
۵۳	حضرت استاد در دفتر تبلیغات اسلامی مشهد دی‌ماه ۱۳۷۹
۵۵	معرفی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی و نتایج پژوهش‌های آن
۵۵	۱- آسیب‌شناسی فرهنگ مذهب در نداشتن فلسفه چگونگی
	۲- نیاز به فلسفه چگونگی با طرح اسلام در عمل و عینیت به وسیله
۵۸	حضرت امام <small>ره</small> در سال ۱۳۴۱
۵۹	۳- نیاز به فلسفه چگونگی در تأسیس نظام جمهوری اسلامی و تحقق شعارهای دینی
۶۰	۴- آسیب‌شناسی فرهنگ حجیت حاکم بر فرهنگ مذهب
۶۳	۵- آسیب‌شناسی فلسفه چگونگی حاکم بر فرهنگ دانشگاه
۶۴	۶- آسیب‌شناسی مدل حاکم بر مدیریت کلان نظام مبارک
۶۴	جمهوری اسلامی
۶۵	۷- ارتباط به دین، ارتباط به کارآمدی و ارتباط به مدیریت سه بعد فلسفه شدن اسلامی
	۸- بیان گزارش به مسئولین در نفی راه حل‌های سیاسی (شورای نگهبان - مجمع
۶۶	تشخیص مصلحت) به جای آسیب‌شناسی فرهنگی
۶۷	۹- گزارش کمی - کیفی از مباحث دفتر فرهنگستان
۷۱	پرسش و پاسخ
	۱- بیان عامل نظری و عامل عینی در عدم توجه حوزه‌های علمیه به علم اصول
۷۲	فقه احکام حکومتی
	۲- نیاز به پاسخ‌گویی به مسائل علوم، علت تحول در علم اصول موجود (فردی)
۷۴	به علم اصول فقه احکام حکومتی
	۳- پیامدهای نامطلوب اجتماعی حاکمیت مدل <i>Threecaps</i> بر سازمان برنامه
۷۶	و بودجه
	۴- طرح سه احتمال برای حل چالش‌ها در عینیت: بیان ضرورت تأسیس فلسفه
۷۸	شدن اسلامی برای جبران خلأهای فرهنگ مذهب
	فصل چهارم: معرفی بخشی از بحث‌های پژوهشی حضرت استاد و متون نگارشی تهیه
۸۵	شده توسط دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

مقدمه

یک سال از غروب ناگهانی متفکر فرزانه و نابغه ناشناخته حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج سید منیرالدین حسینی الهاشمی رحمته الله علیه می گذرد، اما هنوز از غم و اندوه فراق جانسوز ایشان فارغ نشده ایم!

ما چه می دانیم و چه می فهمیم که تقدیر و مصلحت الهی چه بوده و چه هست؟ همین قدر می گوییم که او یکی از معدود متفکرین نواندیشی بود که تمام عمر خویش را وقف به دست آوردن منطق و شیوه جریان اسلام در تمام شئون زندگی نمود. همو که از قبل از انقلاب مطابق بحث ها و دست نوشته ها، به فکر ایجاد «تمدن اسلامی» بود و در سال ۱۳۶۱ در متن «اصولی کلی تعیین» این گونه آورده است:

اصل اول: تمدن حقه دفتر مجامع، فرهنگ غنی «مذهب حقه جعفری اثنی عشری» را اساس متقن جریان «تبیین کیفیت پی ریزی» تمدن حقه در «جمع شئون حیات» می داند.

و در این راه همه مشکلات و سختی ها و نامهربانی ها را با آغوش باز پذیرفت و در پایان در دومین صبح جمعه اسفند ۱۳۷۹ ندای «ارجعی» پروردگار خویش را لبیک جانانه گفت و رفت!

و اینک ما هستیم و انبوه بایددها و نبایدهای فرهنگ و میراث گرانقدری از مباحث عمیق و ژرف او که در زمان حیاتش فهمیده نشد و معلوم هم نیست که چه زمان و چگونه قدر آنها دانسته می شود؟!

لکن ما جمعی از شاگردان آن استاد عالی مقام به جهت انجام وظیفه و ابراز ادب و احترام و بیان تعهد خویش در ادامه راه ایشان، مجموعه حاضر را تحت عنوان «ضرورت مهندسی تمدن اسلامی با تکیه بر فلسفه شدن»^{*}، در چهار بخش زیر تنظیم نموده‌ایم که به علاقه‌مندان و وفاداران به انقلاب و اسلام تقدیم می‌نماییم:

* سیری اجمالی در زندگی اندیشمند گرانمایه و متفکر فرزانه؛

* گزارش سه محور فعالیت فکری استاد در «جهت‌داری علوم»، «مدل برنامه» و

«تکامل حجیت» که حاصل سه سخنرانی حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید

محمد مهدی میرباقری (زید عزه) در مراسم ترحیم و چهلم حضرت استاد می‌باشد؛

* معرفی دفتر و نتایج پژوهش‌های آن توسط استاد؛

* معرفی بخشی از بحث‌های پژوهشی حضرت استاد و متون تهیه شده توسط دفتر

فرهنگستان علوم اسلامی.

امیدواریم که مجاهدت‌های علمی و فکری این متفکر و پژوهشگر والا مقام را که

مسئوس منطق و فلسفه جدیدی برای تحقق اسلام و ایجاد تمدن اسلامی بودند، به نحو

شایسته‌ای قدر دانسته و جامعه و مجامع و مراکز علمی و نظام مبارک جمهوری اسلامی

از ثمرات آن بهره‌مند گردند.

به امید شوکت و عظمت روزافزون انقلاب اسلامی و زمینه‌سازی هرچه بیشتر

ظهور بقیة الله الاعظم، امام زمان (عج) به زعامت مقام معظم رهبری حضرت آیه الله

العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

اسفند ۱۳۸۰

* منظور از این فلسفه، «فلسفه شدن اسلامی» یا «فلسفه نظام ولایت» می‌باشد که در

مجموع فعالیت پژوهشی، توسط ایشان تأسیس شده است.

فصل اول

سیری اجمالی

در زندگی

اندیشمند گرانمایه

و متفکر فرزانه

حضرت حجة الاسلام و المسلمین

سید منیرالدین حسینی الهاشمی

حضرت حجة الاسلام و المسلمین استاد سید منیرالدین حسینی الهاشمی در سال ۱۳۲۲ در شیراز در خاندان علم و فضیلت و جهاد و بصیرت پا به عرصه وجود نهاد.

پدر بزرگوار ایشان مرحوم آية الله العظمی حاج سید نورالدین حسینی (شیرازی) از مراجع طراز اول زمان خود در جنوب ایران می شد و مؤسس حزب دینی و ضد استعماری برادران بود که زندگی آن زنده یاد، سرفصل زیرینی از خدمات بی شائبه و مبارزات علمای ربانی اسلام با استعمار و ایادی استعمار به شمار می آید.

در سال ۱۳۳۵ پس از مرگ پدر به درخواست قاطبه متدینین شیراز که عموماً از ارادتمندان مرحوم آية الله شیرازی بودند ملبس به لباس مقدس روحانیت شد و پس از گذراندن مقدمات و مقداری از سطوح در سال ۱۳۳۹ به حوزه علمیه قم وارد شد.

رحلت آية الله العظمی بروجردی در سال ۱۳۴۰ و آغاز انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی ره سرآغاز تحولی بزرگ در زندگی و شخصیت آن شادروان بود. او که در خاندان بصیرت و رشد و آگاهی به دنیا آمده و از سرآغاز کودکی از تربیت مستقیم مرجعی مجاهد برخوردار شده بود، گمشده خود را در چهره تابناک امام خمینی ره یافته با اعتقادی راسخ به نهضت اسلامی به رهبری ایشان پیوست و تا پایان عمر پربرکت خود، پروانه وار همه هستی خود را نثار

انقلاب اسلامی ایران نمود.

علاقه‌مندی وافر مردم شیراز به پدر ایشان مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید نورالدین حسینی شیرازی بستر مناسبی را برای فعالیت‌های دینی و سیاسی این چهره عمیق و متین و در عین حال مجاهد پر تلاش روحانیت قرار داده بود که همین موضوع سبب نقش آفرینی آن مرحوم در حوادث سیاسی شیراز می‌شد.

لکن اوج شکوفایی شخصیت ایشان از زمانی آغاز شد که در پناه انقلاب و ضرورت‌های سیاسی اجتماعی آن از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۶ با مطالعه ژرف‌اندیشانه آثار علمی و اجتماعی پدر عالی‌قدر خود، سعی در کشف مبانی علمی اندیشه‌های اجتماعی آن مرجع بزرگ نموده و همه توان و استعداد خود را بسیج نمود تا حاصل بررسی‌های خود را در جهت رفع کاستی‌ها و مشکلات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی نهضت خروشان امام علیه السلام به کار گیرد و همین تلاش و مجاهدت پیگیر و خستگی‌ناپذیر موجب طلوع «متفکری عمیق» در حوزه علمیه شد.

استاد همزمان با مطالعات ارزنده و سازنده مذکور، بی‌وقفه در شیراز و قم و نجف اشرف از محضر علمای اعلام استفاضه نموده است، که در صدر اساتید ایشان در شیراز، آیه‌الله مجاهد حاج سید محمد علوی و در علم الحدیث مرحوم حاج شیخ آقا شاملی را می‌توان نام برد.

نام آورترین اساتید ایشان در حوزه علمیه قم حاج شیخ حسین نوری همدانی (مد ظله‌العالی) و مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری زیدی علیه السلام و مرحوم آیه‌الله حاج سید ابوالقاسم فانی اصفهانی علیه السلام و در حوزه علمیه نجف، اضافه بر بهره‌مند شدن از دروس خارج حضرت امام خمینی علیه السلام از محضر درس آیه‌الله شهید حاج سید اسدالله مدنی و آیه‌الله حاج شیخ حسین راستی کاشانی فیض برده است.

استفاده عمیق آن زنده‌یاد در نجف اشرف از مباحث درسی امام علیه السلام در بحث «ولایت فقیه» موجب تکمیل و تکامل نظام اندیشه اجتماعی آن زنده‌یاد شد به گونه‌ای که پس از بازگشت به ایران جزو صاحب‌نظران نادری بود که در عموم

مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام با داشتن نظریه کاملاً منسجم و نظام یافته، ابراز نظر علمی نموده و پس از مدتی جلسات درس این روحانی متفکر به صورت کانون حضور انقلابیون و جوانان متعهد «حوزه و دانشگاه» درآمده بود.

او جزو نخستین کسانی است که با کشف نکات انحرافی اندیشه سازمان‌های مدعی جنبش مسلحانه به عنوان متفکری دردمند تمامی تلاش و کوشش خود را همگام با چهره‌های درخشانی مانند آیه‌الله شهید مطهری، آیه‌الله شهید بهشتی، آیه‌الله شهید ربانی شیرازی، آیه‌الله شهید قدوسی صرف «نجات نسل جوان انقلابی» از انحراف فکری نمود که ثمره این مجاهدت مستمر و صبورانه، ظهور سازمان‌های مسلح حامی انقلاب اسلامی و تابع رهبری امام امت علیه السلام پیش از پیروزی انقلاب بوده است.

ظهور یوم‌الله ۱۹ دی ۵۶ در قم، حرکت خروشان انقلاب را وارد مرحله جدید و پرشتابی نمود که رهبری بلامنازع امام امت و جانفشانی‌های بی‌نظیر مردم به‌زودی زود طومار سلطنت وابسته به اجنبی سلسله منحوس پهلوی در هم پیچیده و امام امت علیه السلام پیروزمندانه پا به خاک و وطن نهاد.

پس از پیروزی انقلاب، آن مرحوم از شیراز به عنوان نماینده خبرگان تهیه قانون اساسی انتخاب شد و با رابطه صمیمانه‌ای که با آیه‌الله شهید مدنی و آیه‌الله شهید ربانی شیرازی و آیه‌الله شهید بهشتی و آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی و بسیاری از بزرگان روحانیت داشت توانست نقش ارزنده خود را در این مهم چنانچه سزاوار بود ایفا نماید. متن تحلیلی جزوه‌ای که در همان زمان درباره مباحث اصلی قانون اساسی به وسیله ایشان فراهم شده بود، نمودار روشن عمق و غنای نظریات سیاسی آن زنده یاد است.

آغاز انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها، آن شادروان را که همواره درباره مسائل و موضوعات فرهنگی بسیار عمیق و زیربنایی می‌اندیشید بر آن داشت که در جهت سامان‌بخشیدن به فرهنگ پوپا و زنده انقلاب اسلامی ایران، ایجاد

«دفتر مجامع مقدماتی» و نهایتاً تأسیس «فرهنگستان علوم اسلامی» را با هدف بررسی و تحقیق جدی‌تر درباره «علمیت و اسلامیت علوم» و در پایان بررسی دقیق جریان برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی و جهت همت قرار دهد.

این دوران از زندگی آن زنده‌یاد که پر بارترین مرحله زندگی او را تشکیل می‌دهد، بیست سال تمام به طول انجامید و حاصل تلاش سخت‌کوشانه و مخلصانه او، در طول این مدت، دستیابی به نظریات علمی قابل اعتماد، پیرامون چگونگی بررسی «علمی بودن و نهایتاً «اسلامی بودن» علوم پایه، سپس علوم کاربردی و در پایان چگونگی بررسی دقیق صحت جریان برنامه‌ریزی‌های گسترده اجتماعی از دیدگاه اسلام است.

به گونه‌ای که می‌توان گفت: «پردازش نظریه فلسفه و مبانی و روش‌های دستیابی به تکامل همه‌جانبه بشر از نظر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام» و چگونگی «جریان یافتن معارف حقه الهیه در تمام شؤون زندگی» و کیفیت ظهور مدارج «تمدن اسلامی» حاصل عمر اوست.

شادروان «استاد» سید منیرالدین حسینی الهاشمی در صبحگاه روز جمعه ۱۲ اسفند ۱۳۷۹ به ندای «ارجعی الی ربک» پاسخ داده به لقای حضرت دوست شتافت و با فقدان ناگهانی و ناباورانه خود قلوب علاقه‌مندان و شیفتگان خویش را غرق غم و اندوه نمود.

پیکر پاک آن عزیز در سالروز شهادت امام باقر علیه‌السلام، پس از مراسم تشییع باشکوه، در جوار مرقد مطهر کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام به خاک سپرده شد.

یادش جاودانه

وراهش پررhubاد

فصل دوم

گزارش سه محور

فعالیت فکری حضرت استاد در

« جهت داری علوم »

« مدل برنامه »

« تکامل حجیت »

توسط

حضرت حجة الاسلام و المسلمین

سید محمد مهدی میرباقری

طرح اندیشه جدید درباره تمدن اسلامی*

در ابتدا اختصاراً به تبیین رویکرد این مرد بزرگ (حضرت حجة الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی علیه السلام) به مباحث اجتماعی و ره‌آوردهایی که این رویکرد برای دنیای اسلام داشته است می‌پردازیم که انشاء الله جامعه ما در آینده با آنها آشنا خواهد شد و از آنها بهره‌مند خواهد گردید. البته بحث را با یک مقدمه آغاز می‌کنم که برای روشن شدن جایگاه اندیشه‌های متعالی و بنیادی این عزیز ضروری است.

* این سخنرانی در مراسم هفتم مرحوم استاد در مسجد الجواد علیه السلام تهران ایراد شده است.

۱- بررسی جریان مدرنیته

۱/۱- مادی بودن مبادی، مبانی و غایات مدرنیته

تحولی در جامعه جهانی و بشری در حدود پنج قرن قبل اتفاق افتاده است که از آن به عنوان «رنسانس» یا نوزایی یاد می‌شود. این تحول منشأ پیدایش و شکل‌گیری تمدنی شده است که جریان تحول اجتماعی آن به نام «تجدد و مدرنیته» شناخته می‌شود و همه ماکم و بیش با آن آشنا هستیم.

این جریان تجدد، حرکتی است که بر محور انسان شکل گرفته اما نه بر اساس لایه‌های عمیق وجود انسانی بلکه بر محور طبیعت و حس انسان و آرمان و هدفی جز دستیابی به لذت‌های حسی در شکل‌های متنوع‌تر و توسعه یافته‌تر ندارد و طبیعی است مبادی و مبانی آن نیز اصولی هستند که بر همین جنبه انسانی تکیه دارند که آن «اومانیسم» (انسان‌مداری)، «لیبرالیسم» (آزادی از تقیدات معنوی و قدسیات)، «راسیونالیسم» و تکیه به عقل نقاد و جزئی‌نگر و خودبنیاد انسان و اعلام استغنائی از وحی در همه عرصه‌ها و از جمله حوزه معیشت انسان است.

متفکرین و غرب‌شناسانی که غرب را به خوبی می‌شناسند، این اصول را گوهر تجدد می‌نامند و معتقدند که تجدد، غیر از این پوسته و لایه محسوس و ملموس قابل اندازه‌گیری و پیمایش (مانند کیم و کیف سد و خیابان و ماهواره و

شبکه‌های ارتباطی جدید و نظام‌ها و ساختارهای دموکراتیک) بر یک روح و محور تکیه دارد که همان تحولات بنیادین انسانی است و آن نیز در جامعه مغرب‌زمین به طور کامل وقوع یافته است.

۱/۲ - سه رکن اساسی مدرنیته

این تمدن با این مبادی و آن غایات، از یک انقلاب هنری آغاز شده که همان تحول در هنر معماری و نقاشی است و سپس سخت‌افزار و نرم‌افزار خودش را تولید کرده است و بر سه رکن اساسی تکیه دارد:

- نظام تولید مفاهیم ماهنگ در سطوح مختلف

این تمدن نظام مفاهیمی متناسب با آن مبادی و غایات بر پایه حس‌گرایی تولید کرده است. مفاهیمی که ممکن است بر حسب ظاهر متکثر باشند ولی از یک انسجام برخوردارند به گونه‌ای که «فلسفه فیزیک»، «فلسفه ریاضی» و «فلسفه حیات» به منزله «اصول عقاید» این نظام مفاهیم جدید هستند. به عبارت دیگر فلسفه فیزیک حسی، فلسفه ریاضی حسی و فلسفه حیات حسی به منزله «نظام محوری» و «اصول اعتقادات» نظام مفاهیم مدرنیته‌اند. پس دستگاه تولید این تمدن، یک نظام مفاهیمی با کارآمدی‌های حسی تولید نموده است.

- نظام توزیع مفاهیم جهت تعیین سطوح افراد جامعه

آنگاه نظام آموزشی، توزیع و ساختارهای جهانی توزیع آن مفاهیم را - از رده‌های ابتدایی گرفته تا رده‌های تخصص و فوق تخصص - تنظیم کرده است. بنابراین یک شبکه تولید و توزیع مفاهیم - از مفاهیم محوری گرفته تا مفاهیم کاربردی و عملی برای اداره حیات بشر - تولید کرده است و سپس متناسب با این نظام مفاهیم و نظام توزیع مفاهیم که علوم با کلاسه و گرایش‌های مختلف - که هر

رده‌ای چه عنوانی پیدا کند و فرد چه میزانی از اطلاعات را بداند - می‌باشند را درست کرده‌اند و برای مناصب، موقعیت‌های علمی تعریف کرده‌اند تا مشخص کنند که هر کسی با چه حد از آموزه‌های علمی، کدام منصب را به عهده بگیرد و در کلاس چه قواعدی، روابط اجتماعی را فرم دهد.

- ایجاد ساختار مناصب اجتماعی بر پایه نظام مفاهیم

این نظام تولید و توزیع مفاهیم و ساختار مناصب بر محور همان مفاهیم و جهت ساماندهی روابط اجتماعی تعیین یافته است و به دنبال آن بستر و مجاری حسی و سنجشی انسان‌ها و نظام ارزشی جامعه را در مسیر خاصی قرار داده و یا محدود کرده است. گرچه ممکن است بر حسب ظاهر به نظر برسد که این نظام فقط به روابط اجتماعی انسان ختم می‌شود ولی این‌گونه نیست. یعنی وقتی که ساختار مناصب تعریف می‌شود، دقیقاً مشخص می‌شود کسی که در منصب ریاست یک وزارتخانه می‌نشیند یا کسی که معلم یک کلاس است و یا کسی که سفیر است، باید بر اساس چه قواعدی روابط خود را تنظیم کند. لذا قواعد تنظیم روابط اجتماعی، قواعد مدون شده‌ای بر پایه همان اصول اعتقادات حسی (فلسفه حسی، فلسفه حیات و فلسفه ریاضی حسی) است.

۱/۳ - تغییر نظام ارزشی جامعه و حذف معنویت حاصل جریان مدرنیته

وقتی مجاری حسی بشر کنترل شد، دیگر بسیار مشکل خواهد بود تا بتواند اعتقادات دیگری را حفظ کند. البته ممکن است در ابتدا وقتی نظام تولید و رضای نیاز اجتماعی وارد می‌شود انسان بتواند مقاومت کند ولی وقتی برق، شبکه‌های ارتباطی، ماهواره، اینترنت و خلاصه مدل زندگی جدید می‌آید، دیگر نمی‌تواند در مقابل آنها مقاومت کند. البته انسان‌هایی بودند که مدت‌ها در خانه خویش لامپ روشن نمی‌کردند و از انرژی الکتروسیسته استفاده نمی‌نمودند ولی

مگر توانستند مقاومت کنند؟ عاقبت بستر عینی آنها را مجبور کرد تا از این ابزار استفاده کنند.

به هر حال تجدد وارد زندگی بشر شد؛ تجددی که متکی بر روح ماتریالیستی و آن سه اصل شناخته شده (اومانیزم، لیبرالیسم و راسیونالیسم) بود. این تمدن در ابتدای راه، داعیه فراگیری همه عرصه‌های حیات بشر را نداشت بلکه فقط مدعی جدایی دین از سیاست بود. ولی تمامیت خواهی ذاتی این تمدن، این تفکیک را نقض کرد و طولی نکشید که پرچمداران اندیشه تجدد - چه در جناح لیبرال دموکراسی و چه در جناح سوسیالیسم و کمونیسم - دیانت و معنویت را خط زدند. یکی گفت اعتقاد به خدا محصول واژگونی اوضاع اقتصادی جامعه است لذا اگر اوضاع اقتصادی به روال عادی خود برگردد، در جامعه آرمانی دیگر خبری از دین نیست. دیگری گفت اصولاً دین زائیده روابط تولید ناپهنجار است و هنجاری روابط اقتصادی به نفی دین تمام می‌شود یا بیان داشتند دین افیون توده‌هاست و اعتقاد به خدا، ناشی از جهالت و ترس است.

۱/۴ - تحقیر توحید، نقطه اوج مدرنیته

من این نقطه را نقطه امتلاء عالم از جور تلقی می‌کنم و امتلاء عالم از جور، این است که اصل کلمه توحید و شعار محوری انبیا در جامعه جهانی تحقیر بشود و این نقطه، نقطه اوج تجدد است که در آن شعار محوری تجدد تا حدی پیش می‌رود که به هر کجا نگریده شود - اعم از محافل روشنفکری و غیر روشنفکری - اصل اعتقاد به خدای متعال مایه ننگ است. در همین دانشگاه تهران، یک جوان مسلمان نه تنها خجالت می‌کشید نماز بخواند بلکه می‌توانست بگوید مسلمان است. اما کمونیست‌ها در سال‌های ۵۴ و ۵۵ با افتخار سر خود را در جهان و حتی در ایران - با وجود این که کانون تشیع هم بود - بالا می‌گرفتند. این امر محصول تجددی است که در ابتدا می‌گفت کاری با دیانت ندارد و فقط می‌خواهد حوزه

سیاست را تفکیک کند.

اصولاً «طرح توسعه پایدار» مفهومی غیر از تمامیت‌خواهی تجدد دارد؛ چرا که دولت حداکثری علم‌حسی، راهی برای دین باقی نمی‌گذارد. مجاری حس و مجاری اندیشه بشر را در فضایی قرار می‌دهد که محصول آن توسعه مادیت است. این تمدن به نقطه اوج شکوفایی خودش رسیده است و شعار و پرچم محوری آن دائم در حال پیشروی است و در محافل روشنفکری جامعه جهانی، دین علامت عقب‌افتادگی و تحجّر معرفی می‌شود.

۲- انقلاب اسلامی و استراتژی حرکت آن

۲/۱- ظهور انقلاب اسلامی

به دنبال اوج‌گیری تمدن مادی، حرکتی از لایه‌های باطنی و عمیق جامعه جهانی علیه این حرکت جهانی آغاز شد که نقطه ظهورش در انقلاب اسلامی است. بی‌تردید، انقلاب اسلامی یک انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری است ولی تعریف در این حد، ستم در حق آن است. انقلابی که در فاصله بیست سال مرزهای خود را در می‌نوردد و به همه جهان سایه می‌افکند و یکی از ابرقدرت‌های مطرح جهان یعنی سوسیالیسم را از میدان بیرون می‌کند. بدون تردید مهمترین عامل شکست کمونیسم، ظهور انقلاب اسلامی است. هرچند ضعف درونی کمونیسم و نبود برخی از آزادی‌های فردی هم تأثیر داشته است. شاهد گویا این است که در سال‌های قبل از سال ۵۷ تمام نهضت‌های دنیا کمونیستی است. اما در سال ۵۸ و بعد از فتح لانه جاسوسی حتی یک انقلاب کمونیستی در دنیا به وجود نیامد. همه انقلاب‌ها مذهبی بودند. این امر نقطه شروع فروپاشی شوروی است. متحد او کوبا در سال ۵۷ در ۱۷ کشور آفریقایی لشکر داشت و از مبارزات کمونیستی دفاع می‌کرد ولی در سال ۵۸ در هیچ جایی لشکر نداشت.

همچنین انقلاب اسلامی جناح دوم (لیبرال دموکراسی) را نیز در معرض

خطر جدی قرار داده است. با این بیان که بعد از فروپاشی شرق، برخی پایان تاریخ را ادعا می‌کردند و می‌گفتند: حالا لیبرال دموکراسی پیروز شده و تاریخ به مرحله پایانی خودش رسیده است. یک تئوریسین بزرگ آمریکا - که نظریه پرداز شورای روابط خارجی آمریکا است و نظریه او به منزله مبنای عمل روابط خارجی آمریکا است - متوجه شد که این چنین نیست بلکه عالم وارد فضای جدیدی می‌شود، هویت‌های تمدنی شکل می‌گیرد. همین تئوریسین دوره جنگ سرد که تمام جنگ جهان را خلاصه در جنگ مادی بر سر دنیا بین لیبرال دموکراسی و سوسیالیسم می‌دید، نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح کرد و گفت جهان در شرایط جدیدی قرار گرفته است به گونه‌ای که هویت‌های تمدنی بر محور فرهنگ در حال شکل‌گیری است و از گسل بین این تمدن‌ها، لبه‌های خونین جهان در آینده پدید خواهد آمد. او متوجه شد که محور چالش‌ها در جهان از محور دنیا در مقابل دنیا به محور دنیا در مقابل ایمان منتقل می‌شود. عده‌ای از روز اول هم با جهانی شدن انقلاب مخالف بودند ولی چه بخواهند و یا نخواهند، انقلاب اسلامی جهانی شد و این امر از دست افراد خارج است چرا که محور حرکت در دست کسی است که از لایه‌های عمیق‌تر باطن عالم است و آن دست و جود مقدس امام زمان ارواحنا فداه است که همان دست خدای متعال است و این دست چالش جهانی را ایجاد کرده است.

۲/۲ - افول تمدن مادی در جهان

انقلاب اسلامی، تمدن مادی غرب را در حال غروب و افول قرار داده است. قبلاً نیز بیان شد که ظهور یک تمدن به وسیله بروز و گسترش شعار محوری آن است و به منزله پرچم آن تمدن می‌باشد. اکنون اصولاً شعار محوری تمدن غرب دیگر در میان جامعه جهانی جذابیت ندارد؛ در داخل مغرب‌زمین هم گرایش به معنویت و اسلام پیدا می‌شود یعنی دیگر هیچ‌کسی در دنیا احساس ننگ نمی‌کند

که بگویند مسلمان است. سیاه پوستان آمریکا که ضعف نژادی نیز دارند در تجمعات خودشان شعار دینی می دهند. وقتی مغز متفکر هسته های چریکی کمونیست ها دستگیر و در تلویزیون نشان داده می شود، شعار الله اکبر سر می دهد. این معنایش این است که در موازنه جهانی، موازنه به نفع مذهب در حال تغییر است. جابه جایی تمدن ها تمام شده است. از دیدی فلسفه تاریخ بدون شک نقطه سقوط و افول تمدن غرب آغاز شده است. چون شعار محوری آن در حال غروب است. همه سر و صداهایی که به گوش می رسد، سر و صدای تمدن در حال عقب نشینی از میدان جامعه جهانی است.

۲/۳ - طرح و بررسی سه دیدگاه درباره استراتژی حرکت انقلاب

حال در خصوص استراتژی انقلاب اسلامی این سؤال مطرح است که انقلاب اسلامی در آینده به چه چیزی نیاز دارد و چه رویه های را باید در پیش گیرد؟ در این خصوص سه دیدگاه مطرح است:

- دیدگاه اول: مدرنیته اسلامی

دیدگاه عزیزانی که معتقد به «مدرنیته اسلامی» هستند به این معناست که می گویند تجدد امری تجزیه پذیر است و لذا می توان خوبی هایش را اخذ کرد و آن گاه به آن آهنگ اسلامی و دینی بخشید.

اما دو دیدگاه در مقابل آنها وجود دارد که این دو دیدگاه معتقدند تجدد و مدرنیته تجزیه بردار نیست. چرا که تجدد غیر از جنبه های کمی و ملموس مانند سد، جاده، خیابان، برق، ماهواره، صنعت و... حتی غیر از ساختارهای دموکراتیک، روح عمیق تری نیز دارد و آن توسعه انسانی و تحول انسانی است که در مغرب زمین اتفاق افتاده است. این تمدن توصیه می کند که باید توسعه را از آن جا آغاز کرد و الا مانند ساختن برج از طبقه پنجم است. مگر می توان تجدد را

بدون لایه‌های باطنی و عمیق آن وارد کرد؟! اصولاً غرض از این بحث که می‌گویند توسعه سیاسی مقدم است همین مطلب است. یعنی توصیه می‌کنند که باید از لایه‌های باطنی شروع کرد و آن توسعه انسانی است. لذا این دو تفکر مقابل، معتقدند تجدد یک مجموعه به هم پیوسته است که قابلیت تفکیک ندارد.

- دیدگاه دوم: پذیرش کامل مدرنیته و اصلاح قرائت دینی

یکی از این دو تفکر فوق می‌گوید زیربنا و روبرنای تجدد؛ خوب بوده و تنها راه حیات بشری در سایه مدرنیته است و تنها راه پیش‌روی انقلاب اسلامی و جامعه ما نیز مدرنیزاسیون می‌باشد. وقتی از آنها سؤال می‌شود که تعارضات تجدد با دین جامعه را چه باید کرد؟ در پاسخ می‌گویند: باید قرائت دینی اصلاح گردد و حتی این مسأله را به وسیله تئوری قض و بسط و یا نظریه هرمنوتیک تئوریزه می‌کنند. البته تئوری قبض و بسط، نمودی از همان نظریه هرمنوتیک و زبان‌شناسی حسی و تأویل زبانی مغرب‌زمین است که در قالب ادبیات شرقی ارائه شده است.

پس صاحبان این اندیشه می‌گویند اصولاً نمی‌توان مدرنیته را تجزیه کرد. چگونه می‌شود صنعت و هنر را از اقتضات خودش تجزیه کرد و اصولاً تجدد از صنعت آغاز نشده است بلکه از توسعه انسانی آغاز گردیده است. لیبرالیسم و قبل از آن اومانیزم، روح تجددند. انسان‌مداری همان چیزی است که امروزه در علم حقوق به نام حقوق انسان طبیعی تعریف می‌شود و آن، حق در مقابل تکلیف است یعنی انسان حتی در مقابل خدای متعال هم مکلف نیست و این، اساس اندیشه سیاسی برخی از مسلمانان روشنفکر نیز می‌باشد.

- دیدگاه سوم: ایجاد تمدن اسلامی

اما دیدگاه سوم می‌گوید نمی‌توان تجدد را تجزیه کرد و هرگز دینی شدنی هم نیست، بنابراین اسلامی کردن مدرنیته هم تخیلی بیش نیست. اگر مدرنیته در

الگوی صنعت و تعریفی که از رفاه طبیعی انسان می‌کند پذیرفته شود، در همه حوزه‌ها باید پذیرفته شود. لذا دیدگاه سوم معتقد است چون مدرنیته، اسلامی‌شدنی نیست، از زیر تا بم قابل قبول نیست و پیشنهاد آنها هم «تمدن اسلامی» است. به همین جهت به شدت با مدرنیزاسیون و اصلاح قرائت دینی - یعنی این که دین به نفع مدرنیته قرائت شود و به تعبیر دیگر دین تخریب شود - مخالفت می‌کند. هرچند برای آن منطقی درست شود مانند تأویل حسی (هرمنوتیک) یا تئوری قبض و بسط. یا دینامیسم قرآن و مانند آنها که اینها به معنای تأویل دین به نفع عینیت است و همان منطق تحریف قرآن و معارف دینی است نه تفسیر آنها.

پس دیدگاه سوم مدعی تمدن اسلامی و خواستار تلاش جدی در این زمینه است. صاحبان این دیدگاه معتقدند این انقلاب سیاسی عظیمی که مرزهای دنیا را طی کرده و دنیای مادیت را در چالش جدید قرار داده و موازنه را به نفع مذهب تغییر داده است باید «نرم‌افزار» خودش را در همه حوزه‌ها تولید کند. چراکه با تکیه به نرم‌افزار تجدد و علم و صنعت سکولار هرگز نمی‌توان «تمدن اسلامی» را پی‌ریزی کرد.

۲/۴ - لزوم مدیریت جدید تحقیقات

این نکته قابل ذکر است که سخن این اندیشمندان این نیست که علم و صنعت کاملاً تعطیل شود، همچنین سخن آنها این نیز نیست که بشر به ماقبل تجدد برگردد و به اسب و الاغ و ابزارهای ارتباط قدیم روی بیاورد. بلکه سخن آنها در سمت و سوی هدایت جریان انقلاب است. می‌گویند آیا می‌توان فقط گفت اقتصاد مربوط به دین نیست؟! آیا می‌توان اسلام را حذف کرد تا علم سخن بگوید! آیا مراد از علم، علم و صنعت سکولار است؟! الگوی مطلوب آنها در هیچ عرصه‌ای الگوی مطلوب تجدد نیست. اصولاً اشتراک در عناصر، در مدل به

حساب نمی آید و اگر یک متغیر در مدل اضافه شود، کل خاصیت عناصر به هم می ریزد. در هیچ حوزه و عرصه‌ای الگوی مطلوب مشترک وجود ندارد. لذا طرفداران دبدگاه سوم معتقدند مسیر و شیب تحقیقات باید عوض شود. می‌گویند باید ابتدا «نظام مفاهیم»، مفاهیم اعتقادی تا مفاهیم کاربردی تولید شود، پس از آن «نظام توزیع» هماهنگ و توزین مدارک و آنگاه درجه‌بندی عوض بشود و سپس «ساختار مناصب» متناسب با آن درست گردد. آنگاه مجاری حسی بشر در زمینه توسعه معنویت کنترل شود؛ لذا آنها پیشنهاد علم جدید و صنعت جدید در الگوی مطلوب می‌دهند.

۲/۵ - لزوم تولید ادبیات مدیریت تمدن اسلامی

معتقدند انقلاب اسلامی در این مرحله باید دو کار انجام دهد. اولاً باید مبانی فلسفی خود را در چالشی که قرار گرفته تثوریزه کند. می‌گویند یک انقلاب در ابتدای پیروزی وقتی می‌خواهد با ادبیات دیگران کشور را اداره کند و جامعه را هدایت نماید، چون ادبیات دیگران آهنگ اهداف و مبانی آنها را دارد ما را به بن بست می‌کشاند. لذا تعارض بین راه کارها و ایده‌ها ظهور می‌کند. آنگاه عده‌ای از راه کارها حمایت می‌کنند و بر روی ایده‌ها خط می‌کشند و می‌گویند ایده‌ها علمی نیستند. از طرف دیگر برعکس عده‌ای از ایده‌ها حمایت می‌کنند و به دنبال ادبیات علمی جدید و زبان جدید علمی برای گفت‌وگو هستند و می‌خواهند از زبان تخصصی تا زبان عامیانه جامعه را بر محور ادبیات دین تغییر دهند.

پس طرفداران تمدن اسلامی، مدرنیته اسلامی و مدرنیزاسیون را رد و به شدت اصلاح قرائت دینی به نفع عینیت را نفی می‌کنند. می‌گویند برای بنای تمدن اسلامی باید «نظام مفاهیم»، «نظام توزیع» و «ساختار مناصب» جدیدی تولید و ارائه گردد.

۳- استاد حجة الاسلام و المسلمین منیرالدین حسینی پایه گذار اندیشه جدید

۳/۱- اعتقاد به جامعیت دین

این بزرگ‌مرد از بنیان‌گذاران این اندیشه است و حتی یک لحظه در جامعیت و حقانیت دین و در این که دین می‌تواند الگوی هدایت را به بشر ارائه کند، آن هم الگوهایی که بتواند دردهای مزمن و کهنه بشریت را - که این دردها در دوره مدرنیته کهنه‌تر شده است - درمان کند تردید نداشت. آیا واقعاً مدرنیته درد آزادی بشر را درمان کرده است؟! پیچیده و نرم‌افزاری کردن برده‌داری آیا به معنای ایجاد آزادی است؟!

کنترل تصمیم‌گیری از طریق تصمیم‌سازی و به‌دست داشتن مجاری تصمیم‌سازی جامعه جهانی آیا به معنای توسعه آزادی است یا به معنای چیرگی نفاق حاکمیت شرکت‌های اقتصادی بر همه مناسبات جهانی است. ساختار آنها به گونه‌ای است که توسعه مورد نظرشان حتی عواطف انسانی را مثل منابع طبیعی خرج می‌کنند. ادعا می‌کنند که مطابق سفارش، آدم می‌سازیم. یعنی همان‌طور که در مهندسی متالوژی طبق سفارش، یک قطعه با نقطه مختصات خاص می‌سازند، حالا آدم با نقطه مختصات متناسب با کارخانه و رشد سرمایه (توسعه سرمایه‌داری) می‌سازند.

۳/۲ - اعتقاد به لزوم تولید تعاریف و معادلات حاکم بر مدیریت جهان بر پایه دین

این اندیشمند بزرگ نظرش این بود که انقلاب اسلامی در ابتدا در چالش قرار گرفته و بین ایده‌های انقلاب و ادبیات متداول تعارض واقع شده است، عده‌ای بر اساس این ادبیات روی فلسفه سیاسی انقلاب خط می‌کشند. فلسفه سیاسی انقلاب یک جمله بیشتر نیست. «دین باید عدالت اجتماعی در حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد را تعریف کند، دین باید بر عرصه تعاریف حاکم بر مناسبات جهانی بنشیند و باید تعاریف حاکم بر اداره عالم را تغییر دهد». به عبارت دیگر توسعه تعاریف باید بر محور دین و ادبیات دین صورت گیرد نه این که بر پایه تعاریف فعلی حاکم بر جهان، آنها ساختار مناسبات را تولید کنند آنگاه ما درون آن ساختار به دنبال حق خود باشیم، این «طوفان در فوجان جای» است و این «آزادی در زندان» است! همان چیزی که امام علیه السلام می‌فرمودند: اسلام باید سنگرهای کلیدی عالم را فتح کند و آن سنگرها فقط سیاسی نیستند بلکه مهمتر از «سنگرهای سیاسی»، «سنگرهای فرهنگی» جهان است. اگر ما نتوانیم تعاریف حاکم بر معادلات جهانی را تغییر بدهیم و تعاریف جدید به جای آن بنهیم پس به خاطر چه با دنیا مبارزه کنیم؟! آیا بر سر این که من باشم و تو نباشی بجنگیم؟! اگر «ادبیات ادازه» همان است که هست، پس اسلام چه کاره است؟! بر سر چه با دنیا می‌جنگیم؟

الحمدلله انقلاب اسلامی به این نقطه رسیده است که تعارض بین «ادبیات اداره» و «فلسفه سیاسی دین» تمام شده است و جامعه به خوبی این مطلب را می‌فهمد. متفکرین می‌فهمند که یا باید ایده‌ها را بگیریم و یا راه کارها و ساز و کارهای عملی را و این نقطه مناسبی برای شروع کار است. ما باید نرم‌افزار و ادبیات اداره را تولید کنیم سپس به دنبال سخت‌افزار اداره برویم. ما تا نتوانیم «سخت‌افزار و نرم‌افزار اداره» را تولید کنیم چگونه می‌توانیم ادعای «تمدن اسلامی» کنیم؟! چگونه می‌توانیم بگوییم اسلام در همه حوزه‌ها حرف دارد؟ این اندیشمند بزرگ از کسانی بودند که نسبت به این مطالب می‌اندیشند. با

اینک هرگز مورد استقبال قرار نگرفتند البته دلیل هم دارد. چرا که وقتی جامعه بخواد به بلوغ یک اندیشه پی ببرد زمان می‌خواهد و بزرگان هم باید نبض جامعه را بگیرند. لذا هیچ توقع و جای گلایه‌مندی نیست ولی حقیقت این است که این مرد بزرگ از طرف دوستان هم مورد کم‌لطفی قرار می‌گرفت اما مهم این بود که ایشان با صلابت تمام می‌ایستاد. در این اواخر به من می‌فرمود: به من می‌گویند تو مهمل‌گویی می‌کنی! آیا سخن من مهمل است؟! من می‌گویم هیچ چیزی نباید بالای دست ائمه طاهرین علیهم‌السلام باشد، علم عقلی و حسی همه فرو دست معارف اهل بیت علیهم‌السلام هستند و اصولاً عقل و حس در خدمت وحی می‌باشند و من دنبال تولید ادبیات اداره بر این مبنا هستیم و بعد می‌فرمودند: وقتی این مطلب به ذهنم آمد، زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (غدیریه) را می‌خواندم که: «و لقد انزل الله تعالی فیک... لا یخافون لومة لائم»^۱ خودم از حضرت خجالت کشیدم که وقتی به خانه حضرت هجوم آوردند، حضرت خم به ابرو نیاموردند!

۳/۳- تولید «فلسفه نظام ولایت»، «روش علوم» و «توسعه روش استنباط»
لذا این مرد بزرگ با توسل و تفکر توانست فلسفه جدیدی به نام «فلسفه نظام ولایت» تأسیس کند که کارآمدی عینی دارد و می‌تواند حلقه پیوند اعتقادات و عمل اجتماعی قرار گیرد و به دنبال آن، «روش علوم» را پی‌ریزی کردند و در این و آخر هم به «توسعه روش استنباط» پرداختند. به هر حال آثار گران‌قدری از این مرد بزرگ به جای مانده است که ذخیره‌ای برای دنیای اسلام و تشیع خواهد بود که امیدواریم در آینده مورد استفاده قرار گیرد. انشاء الله.

ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کسحرة طيبة أضلها ثابت و فرغها فی
السما * توتی کلها کل حین یاذن ربها و یضرب الله الأمثال للناس
لعلهم یتذکرون^۲

۱. زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر

۲. ابراهیم: ۲۴ و ۲۵

آسیب‌شناسی بنیادین انقلاب اسلامی*

در چهلمین روز سوگ مردی بزرگ نشسته‌ایم که به حق مصداق این کلام امیرالمؤمنین بود «صبروا ایاماً قصیره اعقبتم راحة طویله» که ایام کوتاه و زودگذر عمر خود را با پایمردی در راه خدای متعال و اولیای معصومش ایستادند و جوار حق را برای همیشه به دست آوردند، به‌شمار می‌رفت. من در این فرصت کوتاه، تنها به گوشه‌ای از تفکرات ایشان اشاره می‌کنم و پیشاپیش از همه عزیزان و سروران و اساتیدی که فرصتشان را می‌گیرم عذرخواهی می‌کنم.

می‌دانید این شخصیت عزیز از نظر معنوی برجسته بود و فوق‌العادگی‌های قابل ذکر داشت، همچنین چهره سیاسی شناخته شده‌ای بود که جلوه‌های سیاسی او به خصوص ظرافت‌های او در حوزه سیاست نیز قابل تأمل و بازگویی است ولی من مایل‌م که به «اندیشه‌ورزی» که محوری‌ترین شاخصه وجودی ایشان را تشکیل می‌داد و آن را به عنوان محوری‌ترین کار خود پیگیری می‌کرد، پردازم و در بین جلوه‌های اندیشه‌ی ایشان نیز «آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی» موضوع سخن امروز من است. چرا که همین آسیب‌شناسی و نوع نگاه ایشان به مهمترین

* این سخنرانی در مراسم چهلم حضرت استاد به تاریخ ۸۰/۱/۲۱ در مسجد ارگ تهران ایراد شده است.

مخاطره‌ای که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند موجب پی‌ریزی یک بنیان جدید برای جلوگیری از این آسیب در حوزه انقلاب اسلامی شد و در واقع شالوده تفکرات ایشان بر همین اساس استوار است.

۱- فلسفه تاریخ در نظر استاد

ابتدا نگاه ایشان به انقلاب اسلامی را به عنوان مقدمه‌ای کوتاه به محضر سروران تقدیم می‌کنم.

نگاه این عزیز و استاد بزرگوار ما به انقلاب اسلامی نگاهی از منظر فلسفه تاریخ بود. البته نه فلسفه‌های تاریخ حسی، که تاریخ بشریت را برآمده از تکامل ماده و محصول تغییر ابزار و روابط تولیدی می‌دانند، نه فلسفه‌های تاریخی که از کمون شروع می‌کنند و به کمون ختم می‌کنند و اوج تکامل انسانیت را در جامعه کمونی که در آن، دین و دولت و مالکیت وجود ندارد به حساب می‌آورند. خیر، این فلسفه‌های تاریخی مبتدل، مقصود من نیست. فلسفه تاریخی دیگر هم اوج تکامل جامعه بشری را در جامعه فراصنعتی می‌داند و می‌گویند جامعه جهانی پس از گذر از دوره کشاورزی و صنعت و مناسبات این دو دوره وارد فضای پس از صنعت می‌شود که دوره الکترونیک و مناسبات آن است که این نیز مقصود من نیست. فلسفه تاریخ دیگری مورد نظر است که در آن سرحلقه‌های تکامل تاریخ با بعثت انبیای الهی رقم می‌خورد و مفهوم تکامل تاریخ هم جز قرب جامعه بشری به پذیرش بیشتر ولایت الهیه و نزدیکی به ظهور و ساحت تجلی دولت حقه اهل بیت عصمت و طهارت نیست.

۲- انقلاب اسلامی در نظر استاد

بر این اساس در نگاه ایشان انقلاب اسلامی گامی به سوی ظهور بود، یک تحول جدید در جامعه جهانی که از اعماق باطنی عالم آغاز شده و جامعه جهانی را به

قرب ظهور نزدیک کرده است. زمینه پذیرش ولایت الهیه را در مرتبه جدیدی در جامعه جهانی به عرصه ظهور رسانده است. آن هم در شرایطی که تمدن جدید بشری که در همه دنیا رایج بود تمدن غیر دینی و تمدن نفی کننده معنویت و قدسیت بود. هرچند این تمدن در دو چهره مختلف فرهنگی تجلی کرده بود چهره‌ای که خود را طرفدار عدالت خواهی و جمع و جامعه می دانست که نمود کامل آن در تفکرات سوسیالیستی و مارکسیستی بود و اعتقاد به معنویت را هم ناشی از واژگونی اقتصادی می دانست. چهره دوم فرهنگی غرب هم نظام سرمایه داری و لیبرال دموکراسی بود که بر آزادی های فردی انگشت مینهاد. این دو کاملاً در این جهت با یکدیگر شریک بودند، هیچ کدام مدافع مذهب به عنوان پدیده‌ای که در عرصه اجتماعی ظهور کند نبودند گرچه سرمایه داری در مقام هم‌اوردی با رقیب خود یعنی سوسیالیسم ادعای طرفداری از خدا را داشت. این جمله‌ای که روی دلار ثبت شده که ما به خدا اعتماد و یا باور داریم، این جمله نفاق آلود، در واقع ابزاری برای جلب انگیزه‌ها به سمت نظام لیبرال دموکراسی می باشد. در چنین شرایطی یک روشنفکر پیش روی خود دو راه بیشتر نمی دید. یا سرمایه داری و یا سوسیالیسم. لذا هر که پا به عرصه مبارزه می نهاد به یکی از این دو گرایش روی می آورد؛ گروهی عدالت خواهی را مقابل دینداری می دیدند و می گفتند در دنیا دو راه وجود دارد، اول عدالت خواهی و دیگری سرمایه ایسم و کمونیسم و دوم گرایش به دین و نظام سرمایه داری و این حاصل همان چهره نفاق سرمایه داری بود که خود را معتقد و متکی به خدا می دانست.

گروهی از روشنفکران دنیای اسلام هم که طرفدار عدالت خواهی بودند، تلاش می کردند اسلام را به نوعی به سوسیالیسم نسبت بدهند که عزیزان با این تفکرات آشنا هستند. شخصیت های مبارز و بزرگ دنیای اسلام مثل ابوذر را سوسیالیست معرفی می کردند و یا حتی اگر با ماتریالیسم دیالکتیک مخالف بودند، ماتریالیسم فلسفی را شیوه مبارزه در مسیر دستیابی به عدالت می دانستند.

اینها در آثار روشنفکران دنیای اسلام فراوانند که من نمی‌خواهم از آنها نام ببرم. انقلاب اسلامی یک حرکت از لایه‌های باطنی عالم و از اعماق عالم علیه این دو گرایش غالب در جهان بود؛ دو فرهنگ مسلطی که هر دو در یک چیز با هم شریکند و آن نفی دیانت و معنویت و قدسیت است. و به تعبیر استاد شهید و عزیزمان مطهری، دو تیغه یک قیچی‌اند که می‌خواهد اسلام را قیچی کند، یک در قالب نفاق و دیگری در قالب کفر. انقلاب اسلامی ظهور مجدد مذهب از لایه‌های باطنی عالم علیه این دو جریان مسلط است. بنابراین با این دو جبهه درگیر است. یکی در جبهه نفاق درگیر با لیبرال دموکراسی و دیگری در جبهه کفر درگیر با سوسیالیسم و کمونیسم.

انقلاب اسلامی مبارزه خود را علیه کفر، از سنگر مبارزه با نفاق پی‌گیری کرد و درست هم همین بود. یعنی وقتی ما پرچم عدالت‌خواهی، دین، خدا و مذهب به دست گرفته و با جریان سرمایه‌داری درگیر شدیم، به‌خصوص وقتی که انقلاب اسلامی بر طبق مقتضای خودش از مرزها گذشت و جهانی شد، بیش از این که به جبهه نفاق ضربه بخورد به جبهه کفر یعنی سوسیالیسم و کمونیسم ضربه وارد شد. زیرا نهضت‌های عدالت‌خواهانه رنگ مذهبی گرفتند و این نقطه اصلی فروپاشی نظام سوسیالیسم و کمونیسم بود.

این دو حریف هم به سرعت معنی انقلاب اسلامی را فهمیدند و با هوشیاری تمام وارد هم‌اوردی و درگیری با انقلاب اسلامی شدند. طبیعتاً انقلاب با مشکلات بسیار جدی و چالش‌های بسیار شدیدی در جامعه جهانی مواجه شد. سختی‌های راه و کوره راه‌ها و امتحان سنگین الهی موجب شد که عده‌ای نتوانند همراهی کنند، به خاطر ضعف‌های درونی و یا هر دلیل دیگری از میانه راه جدا شدند و بن بست باطنی خود را به اسلام نسبت دادند و کم‌کم روی اصل مسأله خط کشیدند. یعنی این آرمان انقلاب اسلامی را که دین باید بر تعاریف مسلط بر جامعه جهانی حکومت کند و مفاهیم و معادلات نظام توسعه بین‌المللی تحت چتر

دین شکل گیرد و صبغه دینی پیدا کند و عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در سطح جهان توسط دین تعریف شود، خط زدند و مدعی شدند که اسلام به بن‌بست رسیده است، اسلام قدرت اداره عینیت را ندارد و یا گفتند دین خصلت ایدئولوژیک ندارد و این چیزی است که از دوره مشروطه سابقه داشته است. کسروی و امثال او آدم‌هایی بودند که در میانه راه نتوانستند همراه شوند. نتوانستند مقاومت و پایمردی کنند، لذا به مقابله با دین پرداختند. هیچ‌کس منکر دشمنی دنیای کفر با اسلام، آن هم با این اسلام ناب نیست. کسی نمی‌تواند چشم به روی این واقعیت ببندد که ما در محاصره دنیای کفر قرار گرفته‌ایم.

اگر روزی در معرض تهدید دشمن نباشیم و دشمن ما را رها کند، این همان روزی است که باید در بنیاد و ریشه‌های خودمان شک کنیم. آن روز دیگر ما مانعی بر سر راه دشمن نیستیم و دشمن احساس می‌کند ما را در نظام مسلط خودش فرو برده و منحل کرده است. بنابراین بحث بر سر این است که کدام آسیب جدی این انقلاب را تهدید می‌کند؟

۳- آسیب مهم انقلاب

آسیب‌شناسی‌ها در بین طرفداران انقلاب اسلامی متفاوت است. برخی معتقدند که مشکل از عناصر است اما می‌گویند ما مشکل جدی نداریم. ما می‌توانیم نیروهای انسانی شایسته عادل و فادار به اسلام را تربیت کنیم و آنها را با ساز و کار جامعه جهانی و ادبیات اداره و علم اداره آشنا کنیم. وقتی کار در پست انسان‌های متعهد به دین و آشنای به اداره امور افتاد، جامعه در مسیر صحیح خود قرار می‌گیرد و یاد نه‌نهایت اندیشمندان و فرزانشان آنها معتقدند که حیثاً ما باید در حوزه علوم انسانی غلط‌ها و خطاها را اصلاح کنیم و به اصلاح این علوم هم روی بیاوریم. اما این رویکرد در طول دو دهه گذشته تجربه شد و موفق نبوده است. ما تا ده سال، یعنی تا پایان دفاع مقدس، نظام‌های سوسیالیستی را تجربه کردیم و مالکیت

دولتی یا دولت متمرکز در کشور آزمایش شد و پس از پایان جنگ و آغاز بازسازی هم ده سال نظام سرمایه‌داری را تجربه کردیم، نیروهای این دو دوره هم کار آمد و هم دیندار بودند. گرچه تلاش کردیم آهنگ مخالفت قطعیه این دو نظام را با شرع بگیریم و یک جاهایی فیلتر بر سر راه آنها قرار دادیم، ولی جواب نداده است. چرا؟ آیا واقعاً نیروهایی که بر سر کار بودند، کار آمد نبودند؟ به دین وفادار نبودند؟ خیر!

۴- ریشه آسیب، کارشناسی است نه کارشناس‌ها

این جا همان نقطه ظهور آسیب‌شناسی است که استاد عزیز ما از بیست سال قبل از همان روزهایی که انقلاب فرهنگی در دانشگاه آغاز شد بر این اندیشه تأکید می‌کردند که مشکل انقلاب اسلامی مشکل نرم‌افزاری است. اگر ما نتوانیم ادبیات جدید اداره را تولید کنیم و بخواهیم با تکیه به ادبیات کهن - چه ادبیات سوسیالیستی و چه ادبیات سرمایه‌داری - به آرمان‌های خود دست یابیم، از اول قافیه را باخته‌ایم. این علوم کارآمدی خاص دارند. این فن‌آوری‌ها و این تکنولوژی کارآمدند اما کارآمدی آنها در مسیر اهداف اسلام نیست. این آسیب‌شناسی را ایشان تعمیق کردند و تاریخ‌های معرفت‌شناسی جلو بردند و بر پایه آن یک فلسفه معرفت‌شناسی جدید بنیان‌گذاری کردند و این نکته مهمی بود. یعنی از منظر معرفت‌شناسی جدید به حوزه انسان و علوم و نسبت بین اختیار و آگاهی انسان نگریستن. این آسیب‌شناسی موجب شد که ایشان به شدت متوجه تولید نرم‌افزار شوند. گرچه کار را از حوزه اقتصاد آغاز کردند، ولی به زودی به این نکته رسیدند که تحلیل انقلاب بیش از توجه به یک حوزه خاص به یک نگاه جامع محتاج است، زود متوجه شدند که ما محتاج به متدولوژی‌ها و روش‌های جدید و پیش از آنها محتاج به فلسفه روش‌ها هستیم. به تعبیر دیگر ایشان کارشان را از اقتصاد آغاز کردند ولی بعد از دو سال مباحث اقتصادی را تعطیل کردند. زیرا دریافتند این که ما مدل‌های دیگران را بیاوریم و مخالفت قطعیه آنها را با رساله

بر طرف کنیم، برای اسلامیت نظام کافی نیست زیرا مدل‌ها سیستم‌هایی هستند که مبنا و هدف دارند. مباحث ایشان تا تحلیل سیستم‌ها پیش رفت و از آن‌جا به مبانی سیستم‌سازی و بعد به روش علوم و فلسفه روش‌ها کشیده شد.

ایشان بیست سال پیش متوجه شدند آنچه انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند این است که انقلاب اسلامی بخواهد برای دستیابی به آرمان‌های خودش به الگوی دیگران روی بیاورد. از نرم‌افزار آنها استفاده کند، نوع آسیب‌شناسی آنها را آسیب‌شناسی انقلاب بداند. معتقد بودند که همه بحران‌های انقلاب اسلامی مربوط به تحلیل‌های کارشناسانه سوسیالیستی یا لیبرالیستی از انقلاب و چالش‌های آن و بعد نسخه‌های آنهاست. اگر آسیب‌شناسی از یک بیمار خودش آسیب داشته باشد، بدترین بحران را برای بیمار به وجود می‌آورد. ایشان آسیب‌شناسی و مدل آسیب‌شناسی و مدل نسخه‌پیچی متداول جامعه را مدل برخاسته از ادبیات سرمایه‌داری و سوسیالیسم و مطلق‌گرایی حسی می‌دانستند. معتقد بودند که ما در جامعه دو نوع توسعه داریم: توسعه الهی و توسعه مادی. مهندسی توسعه الهی غیر از برنامه‌ریزی توسعه مادی است. مهندسی توسعه الهی احتیاج به نرم‌افزار مخصوص به خود دارد یعنی تا توسعه فرهنگی در جامعه پیدا نشود و بر پایه فرهنگ دینی به کارآمدی‌های عینی که واسطه بین فرهنگ و نیاز اجتماعی ماست دست نیابیم، نمی‌توانیم مدعی برنامه توسعه الهی جامعه باشیم. توسعه فرهنگی محتاج به دستیابی به روش‌های سرپرستی و هدایت فرهنگی جامعه است.

بنابراین «روش تولید فرهنگ» و «روش هدایت فرهنگ اجتماعی» موضوع تدبیر و تفکر ایشان قرار گرفت و دقت در این روش‌ها به تفکر در فلسفه روش‌ها و آنچه این فلسفه روش‌ها را در حوزه‌های مختلف هماهنگ می‌کند انجامید، که همان فلسفه عمل و نه فلسفه نظر است. دنیای اسلام از زاویه فلسفه نظر هیچ کمبودی ندارد. این بنا در سده‌های گذشته به استواری کامل رسیده است.

فلسفه صدرایی، فلسفه‌ای است که تعریف نظری جهان را به نحو احسن ارائه می‌کند. اما خودش را عهده‌دار عمل نمی‌داند. از تحلیل نظری حقیقت هستی که می‌گذرد، بقیه را به علوم می‌سپارد و خود را عهده‌دار نمی‌بیند. چنین فلسفه‌ای فلسفه هدایت و کنترل عینیت نیست. استاد زود متوجه شدند که آسیب اصلی جامعه آسیب فرهنگی است. نرم‌افزار دشمن ولو در خدمت بهترین انسان‌ها قرار بگیرد، به نفع اسلام تمام نمی‌شود. بنابراین جابه‌جایی مهره‌ها و دست به دست شدن قدرت در بین مهره‌هایی که همه وفادار به دین و اسلام هستند همه وفادار به انقلاب اسلامی هستند مشکلی را حل نمی‌کند.

بر این اساس ایشان به دنبال نرم‌افزار بودند و می‌دانستند که این نرم‌افزار هم باید به صورت شبکه‌ای باشد، باید نظام علوم کاربردی جدید تولید شود و این محتاج به دستیابی به متدولوژی‌ها و قبل از آن فلسفه روش‌ها و فلسفه متدها و فلسفه شدن و فلسفه عمل اجتماعی و خلاصه فلسفه تفسیر چگونگی تغییر است. ما اگر نتوانیم رابطه بین دین و کارآمدی را تمام کنیم که این رابطه جز از طریق هدایت علوم کاربردی ممکن نیست، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که دین قدرت هدایت جامعه را دارد؟

ما داعیه دار شده‌ایم و در عالم صف‌بندی نموده‌ایم، ادعا کرده‌ایم که دین باید پرچمدار عدالت اجتماعی باشد. آیا بحث من باشم و تو نباشی است؟ آیا می‌خواهیم با ساز و کار آنها و با نرم‌افزار آنها و با سخت‌افزار آنها خودمان را در عالم مطرح کنیم؟ اگر حرف جدیدی داریم چیست؟ هنوز مهلت پاسخ دادن انقلاب اسلامی نگذشته است، تازه او آن است. در سده‌های اخیر هیچ انقلابی به عظمت انقلاب اسلامی که در ۲۲ و ۲۳ سالگی خودش این قدر جوان و شاداب باشد نداریم. مهمترین انقلاب‌ها انقلاب فرانسه و روسیه بود. ۲۲ و ۲۳ سالگی آنها را مطالعه کنید. هیچ‌کدام به شادابی و نشاط انقلاب ما نیستند ولی سؤال مهم این است که انقلاب ما در معرض چه خطری است؟ چه کمبودی دارد؟!

۵- سه نیاز انقلاب اسلامی

اندیشه استوار استاد ما این بود که ما در حوزه‌های دین سه چیز کم داریم: «حکمت حکومتی»، «فقه حکومتی» و «اخلاق حکومتی». گرچه معارف ما در حوزه حکمت فردی و نظری که عهده‌دار بازسازی اعتقادات فردی و نگاه فردی انسان به جهان است، موفق است. اما حکمت حکومتی چون موضوع ذهن ما نبوده است، چون تاریخ به این منزلت از قرب به ظهور نرسیده است؛ سؤال ذهن بزرگان گذشته ما نیز نبوده و نیاز هم نبوده است.

ما در نظام فکریمان این سه چیز را کم داریم و پی‌ریزی این سه چیز محتاج به تکامل روشی است که به وسیله آن تجزیه و تحلیل می‌کنیم. روشی که بر پایه تعبد و قاعده‌مندی باشد نه بر پایه تأویلات حسی. نه روش‌هایی که مثل قبض و بسط، مثل دینامیسم قرآن و مثل هرمنوتیک عینیت را اصل قرار بدهند و دین را بر آن پایه تفسیر و تحلیل کنند، ما محتاج تکامل معرفت دینی در حوزه‌ها هستیم. یعنی توسعه فرهنگ و این محتاج به تکامل روش است. آن هم روشی بر پایه تعبد و قاعده‌مندی و تفاهم اجتماعی یعنی تعبد و ایمانی که از بستر خرد اجتماعی گذر کند و قاعده‌مند شود که مبنای علم اصول در حوزه‌ها همین است. سپس باید این روش تکامل یافته در اختیار محققان قرار گیرد تا به وسیله آن در حوزه حکمت حکومتی و فقه حکومتی یعنی فقه کلان و فقه توسعه ^{نوسم} نه فقه خرد به تحقیق بپردازند.

استاد عزیز ما معتقد بودند که ما به فلسفه روش احتیاج داریم، تا بتوان روش متدلوزی جدید و علوم کاربردی جدید و همچنین تحقیقات کاربردی جدید را سامان داد. علوم کاربردی جدیدی که به گونه دیگری مناسبات عالم را تفسیر کند، هم کارآمدی داشته باشد و هم عینی باشد و هم پیش‌فرض‌ها و نتایجش هماهنگ با دین باشد و همچنین در محدوده اجرا نیز روش برنامه‌ریزی و مدل برنامه‌ریزی اجتماعی نباید برخاسته از فلسفه‌های حسی باشد.

ما گاهی در دفاع از دین کوتاهی کرده‌ایم. گفتیم دین در حوزه هست‌ها و دانش‌ها دخالت نمی‌کند، دانش، اسلامی و غیراسلامی ندارد، از دین در حوزه دانش عقب‌نشینی کردیم. گفتیم دانش کار عقل بشر است و نگفتیم دین و فلسفه عقاید چگونه عقل و حس را هدایت می‌کنند. اما آنها گفتند شما به دانش‌های ما معتقد باشید، دانش ما ارزش‌های خود را می‌آورد. ارزش‌های شما ارزش‌های سنتی است و قابل تحقق نیست. ایده‌های دین ایده‌های کهنه است. جسارت نباشد، ابوموسی اشعری از سر نفاق این کار را کرد و ما از روی غفلت انجام می‌دهیم، او امیرالمؤمنین را عزل و معاویه را نصب کرد. ما از روی غفلت دین را از حوزه دانش‌ها حذف کردیم و طرفداران علوم سکولار غربی و شرقی از کرسی دانش خودشان ارزش‌های سکولاریته را نصب کردند. گفتند این دانش ارزش‌های خود را می‌طلبد.

این دوراندیشی استاد عزیز ما بود که می‌گفت مشکل ما مشکل نرم‌افزاری است و اگر آن را رفع کنیم، در هر میدانی پیروزیم. اگر ما در حوزه جنگ نظامی سلاح متعارف و سلاح استراتژیک داریم، در حوزه جنگ فرهنگی نیز چنین است. سلاح استراتژیک کاربرد نمی‌خواهد. تولیدش هم موازنه قدرت را به هم می‌زند. چرا آمریکا از خلیج خوک‌ها عقب‌نشینی کرد؟ جز این بود که موازنه در سلاح استراتژیک تغییر کرده بود؟ سلاح استراتژیک فرهنگی هم همین‌طور است. استاد ما به تنهایی سلاح استراتژیک را تولید کرده بود. سلاح استراتژیک گاهی بیست سال تحقیق و مطالعه نیاز دارد و طی آن آزمایش‌های چند میلیارد دلاری انجام می‌شود ولی هنگامی که به نتیجه رسید، موازنه را به هم می‌زند. شما اگر به سلاح هسته‌ای دست پیدا کنید، موازنه قدرت را به هم می‌زنید. در حوزه فرهنگ نیز چنین است. دستیابی به فلسفه تغییر اسلامی و فلسفه روش آن، دستیابی به سلاح استراتژیک است. من معتقدم این استاد عزیز این پایه‌ها را پی‌ریزی کرد. کارهای فراوانی مانده است ولی آن سرچشمه سلاح استراتژیک فرهنگی به وسیله

این استاد عزیز کشف شده است. تولید یک فلسفه جدید بر پایه معارف اسلامی به تعبیر خودشان فلسفه شدن اسلامی نه فلسفه چرایی و چیستی بلکه فلسفه چگونگی و بعد هم فلسفه روش‌ها و پرداختن به روش علوم و تا حدی هم روش استنباط.

یاد آن عزیز گرامی باد. امیدوارم خدای متعال به همه ما توفیق بدهد که بتوانیم در مسیر خداوند متعال و تحت عنایات حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و در مسیر خدمت‌گزاری به نظام اسلامی راه او را با استواری ادامه بدهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ضرورت رعایت حجیت در استنباط و برنامهریزی*

ابتدا از مراجع بزرگوار و همه اساتید که فرصت آنها را تصدیع می‌کنم، عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم خدای متعال این لحظات را ذخیره آخرت آن سروران قرار دهد.

۱- دو خطر برای مکاتب الهی

یکی از مخاطراتی که در طول تاریخ مکاتب الهی از جمله مکتب اسلام و به‌ویژه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را تهدید می‌کرده است «رجعت» است. تشیع نیز از این ناحیه در معرض تهدید جدی بوده است. پس از رجعتی که بعد از رحلت پیامبر عظیم‌الشان اسلام پیدا شده، در دوران امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام تشیع، از نظر فرهنگی دنیای اسلام را فتح کرد و در واقع با چهارهزار شاگردی که در آن دوره تربیت شدند، فرهنگ دنیای اسلام به طرف معارف اهل بیت حرکت کرد و در مسیر اصلی خودش قرار گرفت اما دوباره خطر ارتجاع در پیش بود.

خطر دوم «تحریف» و دست بردن در منابع دینی و یا افزودن و کاستن از آنهاست. این دو خطر در طول تاریخ وجود داشته است. بسیاری از مواقع از

*. این سخنرانی در مراسم چهلم حضرت استاد به تاریخ ۸۰/۱۲/۲۲ در مسجد محمدیه قم ایراد شده است.

سوی دشمنان و گهگاهی هم از سوی دوستان غافل و ناآگاه این دو کار انجام می‌شده‌اند.

۲- موضع حوزه‌های علمیه در مقابل این دو خطر

اما در مقابل، شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به‌ویژه در دوره غیبت تلاش خود را به کار گرفتند که این دو خطر و تهدید را از بین ببرند و با آنها مقابله و تعارض کنند. از همان آغاز دوره غیبت، علمای اسلام تلاش‌های جدی و طاقت‌فرسایی را برای حفظ آثار ائمه علیهم‌السلام و جلوگیری از دست‌بردن در آنها انجام داده‌اند. گام دومی که عالمان دینی در طول تاریخ برداشته‌اند و خود را مقید به آن می‌دانسته‌اند و بر سر این راه، گاهی جان خود را نیز گذاشتند مبارزه با تحریف در حوزه معارف اهل بیت است و این کار در همه حوزه‌های علوم اسلامی (کلام، حکمت، عرفان، اخلاق، تفسیر و علم حدیث) و به‌ویژه فقه به‌طور جدی انجام گرفته است. عالمانی بودند که با تمام وجود ایستاده‌اند تا معارف را از تهدید و دستبرد نجات بدهند. البته در بین همه این حوزه‌ها، حوزه فقه به شدت از تحریف مصون بوده است. در همه حوزه‌ها عالمان دینی و علمای تشیع واقعاً تلاش کرده‌اند و این علوم گسترده‌ای که ما در همه رشته‌ها در اختیار داریم محصول همین تلاش طاقت‌فرسای عالمان تشیع است. علم به تدریج نازل می‌شود. این همه معارف آن هم مدون شده و منظم شده کار یک روز و دو روز یک انسان و ده انسان و صد انسان نیست. کار بیش از هزار سال عالمان دینی است. ولی پیداست در بین همه این حوزه‌ها حوزه فقه است، حوزه دیگری است. چراکه در حوزه فقه استنباط معارف دینی به سامان و قاعده‌مندی تمام رسیده است. یعنی تلاش فقیهان بر این بوده که هر حکمی را که به خدا نسبت می‌دهند مستند باشد و در این استناد هم به ادله‌گزینشی برخورد نمی‌کردند. مجموعه منابع دینی (کتاب و سنت) در یک فتوا ملاحظه شده است؛ حتی اگر روایت معتبری بر خلاف یک فتوای فقیه وجود

داشته باشد فقیه به ناچار از این فتوای رفع ید می‌کند و یا به گونه‌ای از نظر دلالت این روایت را در کنار مجموعه روایات حل و فصل می‌کند. حکیمان، متکلمان و عارفان ما هم در طول تاریخ واقعاً تلاش طاقت‌فرسایی داشته‌اند تا این معارف اهل بیت دست به دست گشته و به دست ما رسیده است. این ادعایی که بعضی از افراد دارند که کلام اسلامی و فلسفه اسلامی یک کلام و فلسفه در کنار سایر کلام‌ها و فلسفه‌هاست یک ستم نارواست. عالمان ما در این حوزه‌ها با تمام توان تلاش می‌کردند که دریافت‌های خودشان از معارف اهل را به صورت مقنن و مدلل ارائه کنند. اگرچه کاملاً روشن است که حوزه فلسفه و حکمت و عرفان هرگز همانند فقه مقنن نیست و خود عالمان دینی هم در این حوزه‌ها چنین ادعایی را ندارند. حتی وقتی در حوزه تفسیر وارد می‌شویم با احتمالات روبه‌رو هستیم. فقط در حوزه فقه است که فقیه در پایان در بین احتمال‌ها، احتمالی را به حجیت می‌رساند و به خدای متعال نسبت می‌دهد. در سایر حوزه‌ها این‌گونه نیست. بخشی به خاطر این است که در حوزه مثلاً حکمت و کلام و به‌خصوص حکمت، عقل را به عنوان منبع مستقل تلقی می‌کردند و در فروع هم از سویی اعتقادات اجمالی را کافی می‌دانستند و اعتقاد تفصیلی را لازم نمی‌شمردند. علاوه بر آن تکیه بر ادله ظنی در امور اعتقادات را هم مکفی نمی‌دانستند. در حوزه اخلاق و ارزش و حتی کتب اخلاقی معتبر ما گاهی احتمالات و پیش‌فرض‌هایی که در مدخل ورودی کتاب عرضه می‌شده، برگرفته از حکمت عملیه یونان است و حتی با صراحت این تصویری که از نفس و عدالت نفسانی ارائه می‌شود همان تفسیر ارسطویی است. البته در چارچوبه این تعریف منابع دینی سرشاری وجود دارد و علم اخلاق ما هستند پیش‌رفته است. به هر حال اینها کارهایی است که عالمان دینی انجام داده‌اند، ولی سرآمد حوزه‌های علوم دینی از نظر استناد فقه بوده است.

این تلاش به شکل‌گیری یک «روش» انجامیده است که تدریجاً از دوره

مرحوم شیخ مفید به این طرف به سامان رسیده است. چالش‌های فراوانی هم در طول این سده‌ها و در همه این حوزه‌ها وجود داشته است، چالش‌هایی که با بیگانگان بوده و یا در درون دنیای اسلام با فرق اسلامی اتفاق می‌افتاده است. البته معارف شیعی در همه این حوزه‌ها، معارف ممتازی است حتی در حوزه حکمت و عرفان.

آخرین چالش با اخباریین بوده است که می‌دانیم چگونه با تلاش عالمان دینی با موفقیت از سر حوزه‌های علمی و جامعه تشیع عبور کرده است. محصول آن نیز همین علم اصول فقهی است که در اختیار ماست و فقه را با حجیت و قابل استناد عرضه می‌نماید.

۳- ابعاد مختلف وجودی استاد

این مقدمه را برای این مطلب عرض کردم که در این چند دقیقه کوتاه می‌خواهم همین زاویه از تلاش‌های این مرد بزرگی را که ما در سوگ او نشسته‌ایم تقدیم کنم. گرچه او ابعاد فراوانی داشت و واقعاً از نظر سیاسی یک شخصیت برجسته بود، از نظر معنوی انسان قابل تأمل و انسانی بود که می‌شد از او درس‌ها آموخت و زندگی معنوی او هم قابل گفت‌وگوست. ولی من می‌خواهم در این چند دقیقه کوتاه، بر تلاش علمی ایشان تأکید کنم به ویژه از زاویه حجیت و تکیه ایشان بر امر حجیت که تلاش عالمان دینی در طول تاریخ بوده است. ایشان نیز در همین امر حجیت تأکید می‌کردند. التزام به شرع و تعبد به شرع را تأکید می‌کردند.

این جا لازم می‌دانم از پدر بزرگوار ایشان مرحوم آیه‌الله العظمی سید نورالدین حسینی شیرازی هم یاد کنم که همه این ویژگی‌ها و کمالاتی که در این شخصیت بزرگ بود به شکلی برگرفته از آن مرد نورانی است. هم جنبه معنوی، هم چهره سیاسی و هم اندیشه‌های دوریاب و دیریاب او به گونه‌ای بود که همه برگرفته از ویژگی‌های پدر بزرگوار ایشان بود.

من یادم هست شیراز در یک محفلی از محافل ماه رمضان شرکت کردم، این محفل از نیمه‌های شب برقرار می‌شد و پیرمردهای نورانی در آن محفل حضور داشتند. یکی از آن افراد نورانی به من گفت این محفل سابقه ۷۰ ساله دارد. مرحوم آیه‌الله العظمی سید نورالدین حسینی شیرازی هر ۳۰ شب ماه رمضان در این مجلس تشریف می‌آوردند و وقتی شب از نیمه می‌گذشت، مشغول نافله شب می‌شدند و در قنوت وترشان سه ساعت اشک می‌ریختند و ابوحمزه را از حفظ می‌خواندند این برنامه سی شبه این مرد بود. در کنار آن شخصیت سیاسی که در پنجاه سال قبل، صاحب حزب بود و کل منطقه جنوب ایران را در اختیار داشت و درگیر با جبهه‌های مختلف از نفاق و کفر بود، در عین حال یک چنین شخصیت معنوی بود و این شخصیت بزرگ سرچشمه این خصوصیات در استاد از دست رفته ما بود.

۴- حجیت محور اصلی توجه استاد

یکی از دغدغه‌های مهم این مرد بزرگ در کنار دغدغه تحقق اسلام در عینیت مسئله «حجیت» بود. من دوره کار علمی ایشان را در سه دوره تقسیم‌بندی می‌کنم که در هر سه دوره تکیه ایشان بر امر حجیت بود.

در دوره اوج انقلاب، به‌خصوص شکل‌گیری مبارزات مسلحانه و گروه‌های مسلح و در دوره نفوذ تأویل و تحریف در جامعه اسلامی آن هم از زوایای مختلف، اشخاص معروفی که احتیاج به ذکر نام آنها نیست به گونه‌های مختلف دین را تحریف می‌کردند، به‌خصوص گروه‌های مسلح فرهنگ التقاطی را به جامعه ارائه می‌کردند. استاد در اولین برخورد با جوان‌های مبارزی که گرد ایشان جمع می‌شدند بر همین امر حجیت در استناد تأکید می‌کردند و می‌گفتند هرچه عمل می‌کنیم باید بر اساس دین باشد و استناد آن هم به دین باید به حجیت برسد. لذا اولین نقدی که ایشان بر کمونیسم و گروهک‌ها زدند به جای «نقد بر محتوا» و

«نقد آثار» آنها. «نقد روش» آنها بود و در نقطه مقابل اولین بحثی را که در این دوره برای شاگردانشان ارائه می‌کردند، بحث «روش اجتهاد» بود. استاد به جای این که کتاب‌ها را یکی یکی نقد کنند انگشت بر روش آنها می‌گذاشتند و روش آنها را نقد می‌کردند، می‌گفتند این روش، روش استناد به وحی نیست. پایان این روش به انحراف از دین و به الحاد ختم می‌شود. اگر ما از عینیت آغاز کنیم و بخواهیم دین را هماهنگ با معنویت متحول کنیم، آن هم بر داشتنی از عینیت که در سده‌های اخیر بر اساس تکامل اهواء دستخوش تحول شده است. در پایان به خودی خود به کفر می‌رسیم، آغازش التقاط و پایانش الحاد است.

این روند در برخی از گروه‌های مبارز که تغییر مواضع دادند ظهور پیدا کرده بود. از اولین شخصیت‌هایی که این امر را پیش‌بینی کرد (که مدارک آن نیز محفوظ است) این شخص عزیز است.

۵- حجیت در برنامه‌ریزی و عینیت

پس از آن که در سایه تلاش‌های کم‌نظیر یا بی‌نظیر امام خمینی ره و فداکاری‌های مردم مؤمن، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، جامعه اسلامی وارد فضای جدیدی شد و به تعبیری یک گام به قرب ظهور و آستان ظهور نزدیک شد. جامعه تشیع به مرتبه جدیدی از پذیرش ولایت الهیه رسید یعنی حاضر شد نظام اجتماعی خودش را و مناسبات اجتماعی خودش را بر مبنای پذیرش وحی شکل بدهد. تلاش استاد در این دوره در اسلامی کردن برنامه‌ریزی خلاصه می‌شود. روش حوزه‌های علمیه این است که عالمان و فقهای دینی، حکم را بر اساس منابع استنباط می‌کنند. اما تطبیق حکم بر موضوعات را جز در موضوعات مستنبط فقهی، یا به عرف عام یا به عرف کارشناسی واگذار می‌کنند. استاد در همین جا احساس خطر می‌کردند و می‌گفتند ما در مقام استناد، تلاش می‌کنیم که فتوایی را به حجیت برسانیم اما برای حجیت رسیدن در مقام تطبیق آیا این حرف کافی

است که به کارشناس عادل رجوع کنیم؟ او برای ما بانک، پول، بیمه و سایر رهاوردهای تمدن جدید و تجدد را که یک تمدن لائیک و یک تمدن به تمام عیار غیردینی و بلکه ضد دینی است تعریف کند. آیا صحیح است که این تعاریف را در کنار فتوای فقیهان قرار دهیم! آیا این حد از دقت برای تحقق حجیتی که تا مرز استنباط احکام آمده است کافی است؟ آیا اگر ما بانک را به عناصرش تفکیک کردیم سپس عدم مخالفت عناصر آن را با فقه تمام کردیم و یا سعی کردیم به گونه‌ای مخالفت قطعی‌اش را با فقه برداریم آیا عینیت به حجیت رسیده است؟ قطعی است که حجیت در مرحله استنباط خدشه پذیر نیست. اما آیا ما در مرحله غیبت هم توانسته‌ایم حجیت را تمام کنیم؟

این جاست که ایشان بحث را از اقتصاد آغاز کردند و به تحلیل سیستم‌ها رسیدند، به این که سیستم چگونه اسلامی می‌شود رسیدند، به این که در علوم و روش‌ها باید تحول پیدا شود، رسیدند. همان علوم حسی که واسطه بین فلسفه حسی و اخلاق حسی هستند، یعنی بر خلاف نظریه مدعیانی که رابطه ارزش و دانش را قطع می‌کنند، دانش موجود حلقه پیوند بین فلسفه حسی و فرهنگ فلسفی جامعه غرب و مطلوبیت‌ها و ارزش‌های اجتماعی غرب است. آیا این بینش حسی با این کارآمدی اگر به توصیف پیچیده دنیا پرداخت و ما همین توصیف را چون از زبان یک انسان عادل جاری می‌شود برای بیان حکم فقه به رسمیت شناختیم. آیا این برای اتمام حجیت در عینیت کافی است؟

بحث حجیت در عینیت که ایشان را به مسئله «جهت‌داری علوم» و سپس «روش‌ها» و «فلسفه روش‌ها» کشاند و موضوع کار ایشان را از اقتصاد و شاخه‌های دیگر به حوزه «فلسفه روش» و «فلسفه عمل» کشاند، فلسفه‌ای که بتواند کنترل و تغییر را تفسیر کند و «رابطه بین اعتقاد و عمل» را تمام کند. این مسائل بخش دیگری از عمر تحقیقاتی ایشان را به خود مشغل کرد. محصول آن هم دستیابی به یک فلسفه مدون جدیدی است به نام فلسفه «نظام ولایت» که فلسفه شدن و

چگونگی است که آن غیر از فلسفه نظری حوزه می‌باشد. فلسفه موجود، فلسفه
 جرابی و چپستی است نه فلسفه چگونگی.

یادم هست در درس حکمت یکی از اساتید بزرگوار شرکت می‌کردم، آن
 استاد بزرگوار و عزیز و محبوب دل همه ما می‌فرمودند که این حرفی که
 صدرالمآلهین این‌جا فرمودند - بحث عین الربط مطرح بود - ارزش دارد حکما
 دو هزار سال کار کنند تا این مسأله فهمیده شود. من خود را خیلی صاحب فن
 نمی‌دانم ولی آن مقداری که با ادبیات فلسفی آشنا هستم می‌بینم از این نمونه
 حرف‌ها در یافته‌های این استاد عزیز فراوان وجود داشت که می‌ارزد حکما ده‌ها
 سال کار کنند تا یکی از این موارد فهمیده شود. تفکر ایشان یک نظام مدون
 فلسفی است و به ضرورت این نظام به سراغ روش‌ها و فلسفه روش‌ها رفتند و
 روش تعریف و معادله جدیدی را پی‌ریزی کردند، گرچه روشن است همان‌طور
 که وقتی ما به معادن دست می‌یابیم، این منابع خام تا به منابع مصرفی تبدیل شود،
 باید مراحل طولانی را طی کند. این منابعی هم که تولید شده‌اند، همین‌گونه است
 ولی به هر حال استاد عزیز ما در این کار موفق بودند. می‌دانید که ایشان اهل
 اقتباس نبود. اهل این‌که کتاب فلاسفه دیگر را بخواند نبود. اگر چیزی هم از
 دیگران می‌گرفت به خصوص در دوره‌های اخیر عمرشان بیشتر از گفتگوها بود.
 اهل تأمل و دقت و گمانه‌زنی و گزینش و پردازش گمانه‌های خود بودند. من در
 این‌جا به عنوان یک شاگرد عرض می‌کنم، تلقی من این است که ایشان یک
 فلسفه جدید به نام فلسفه چگونگی که غیر از فلسفه صدرایی و فلسفه مشاء است
 تولید کرده‌اند. البته این فلسفه قابل بحث و بررسی است. طبیعی است که هیچ
 کسی را نمی‌شود در حد عصمت و یا به ساحت عصمت نزدیک کرد. ایشان
 تلاش خود را در خدمت به اسلام محض کرده بود.

ایشان دغدغه تحقق دین در عینیت و حجیت در عینیت داشتند و طبیعتاً
 مورد عنایت اهل بیت علیهم‌السلام هم قرار گرفتند. خود ایشان هم همیشه می‌گفتند آنچه

من به دست آورده‌ام مال من نیست. به امام، خون پاک شهدا و عزیزانی که تلاش کرده‌اند و این انقلاب را به پیروزی رسانده‌اند منسوب می‌باشد.

۶- فقه خرد و فقه برنامه‌ریزی

مرحله سوم را اختصاراً بیان می‌کنم. نکته جدیدی در دهه اخیر ذهن ایشان را معطوف کرده بود به این که ما در مرحله استنباط هم یک مواردی را در امر حجیت مسامحه کرده‌ایم. می‌فرمودند همین طوری که ما فقه خرد داریم که فقه عمل آحاد جامعه است و همه آحاد جامعه باید بر طبق آن عمل کنند، یک فقه مدیریت هم داریم که فقه حکومت است و کار حکومت بیش از عمل به فقه است، اقامه دین است که اقامه دین هم یکی از شئونش اقامه فقه است.

اقامه کلمه توحید، محوری‌ترین کار دولت اسلامی است. سؤال استاد این بود که آیا می‌شود از منظر فقه خرد، برنامه‌ریزی کلان کرد یا این که اگر خواستیم برنامه‌ریزی اداره را بر مبنای فقه خرد انجام دهیم، به‌ناچار به انفعال کشیده می‌شویم. مدل‌های حاکم بر برنامه‌ریزی کلان، فقه را با خود هماهنگ می‌کند و این همان اتفاقی است که ما در دو دهه اخیر در کشور خودمان می‌بینیم. یک دهه تجربه سوسیالیسم و یک دهه تجربه سرمایه‌داری و این دو پیامدهای منفی زیادی را برای ما داشته‌اند. مرحله سوم اندیشه ایشان این بود که فقه خرد که واقعاً به حجیت رسیده است و واقعاً مستند و ارزشمند است و الان برای جامعه معذر و منجز است. همین فقه باید پا به عرصه‌های جدیدی بگذارد. البته همان قاعده‌مندی و دقت و اگر این کار نشد یکی از این دو خطر هست. یا ما باید از عرصه برنامه‌ریزی کلان عقب‌نشینی کنیم و کار را به کارشناسی شرقی و غربی بسپاریم و یا این که باب تأویل و تحریف در فقه کلان باز می‌شود که متأسفانه این روش دارد یک روش قاعده‌مند می‌شود. آنهایی که پیشنهاد تجدد و مدرنیته را می‌دهند و اصلاحات را مساوی با مدرنیزاسیون می‌دانند و پیشنهاد اصلاح

قرائت دینی می دهند و تلاش می کنند که این اصلاح را قاعده مند و زباندار کنند، از این جمله اند. بحث هرمنوتیک و تأویل زبانی دین و بحث قبض و بسط و قاعده مند کردن تحریف دین، خطری است جدی که جامعه تشیع را تهدید می کند، اگر حوزه های علمیه در صدد نباشند که همان کاری را که در طول تاریخ با کمال دقت انجام داده اند و علم اصول را شکل داده اند که تعبد به وحی و قاعده مندی تعبد است انجام دهند ضربه سختی خواهیم خورد. همه می دانیم که هر جا حرکتی فقیهانه باشد متقن و ضابطه مند است. آنچه در باب های دیگر و در باب ذوقیات و مانند آنها بابش باز است، هرگز در فقه راه پیدا نکرده است. هیچ فقیهی به خواب، و مکاشفه و مشاهدات باطنی خودش استناد نمی کند. فقیه تابع منابع است و در اسناد هم به قاعده مندی تکیه می کند، قاعده مندی این تعبد نیز ملازم گذر از تفاهم اجتماعی و فهم بزرگان و اقران و قابل گفت و گوست. روش استنباط حوزه همان استفراغ وسع است، چیزی نیست جز این که تعبد را با تمام توان قاعده مند می کنند و بعد هم به فهم اجتماعی می گذارند. وسع اجتماعی بیشتر از این نیست. ممکن است یک جایی هم خطا باشد. ولی تمام توان به کار گرفته شده و پایگاه حجیت هم همین جاست. علم اصول فقه، علمی مقتن و متکی به تعبد است که از گذر خرد و عقل عبور کرده است. اگر ما نتوانیم این را به یک عرصه جدیدی برسانیم که بتواند فقه کلان و توسعه را هم مقتن استنباط کند، معارف در معرض تحریف قرار می گیرد و ما یا باید با بدنامی عقب نشینی کنیم زیرا برنامهریزی کلان تابع دین نیست چرا که ما از موضع خرد با کلان می جنگیم و یا این که اگر این هم نشد خدای نکرده باب تأویل در فقه کلان باز می شود. همچنان که می توانیم نمونه هایش را در نوشته های روشنفکری حتی در قلم بعضی از روحانیون مشاهده نماییم.

سومین مرحله کار ایشان در امر حجیت این بود که چگونه می شود ما همین علم اصول را با همین ارکانی که دارد بدون کمترین خدشه در مبانی و پایگاه های

آن به یک عرصه و فضای جدید نزدیک کنیم که با این علم اصول جدید و با این روش تکامل یافته بشود فقه را در حوزه کلام احکام کلان و توسعه به حجیت رساند. آن هم به همان استحکامی که فقه خرد حجیت پیدا کرده است.

باز هم عرض می‌کنم که این تفکرات به طور طبیعی احتیاج به نقد و بررسی دارد. ایشان هم بسیار مایل بودند و ابراز تمایل می‌کردند که در زمان حیاتشان در معرض دید اساتید و بزرگان و ارباب فن برسند و نقدهای جدی بخورد تا خدای ناکرده از مسیر حجیت خارج نشود، هم‌اکنون نیز این مسئله مطرح است که مباحث قابلیت نقد و ارزیابی دارد که امید است از جانب بزرگان، آقایان علما و فضلا مورد عنایت واقع شود.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

فصل اول

معرفی

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

و نتایج پژوهش‌های آن توسط

حضرت استاد

در دفتر تبلیغات اسلامی مشهد

دی ماه ۱۳۷۹



معرفی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی و نتایج پژوهش‌های آن*

۱- آسیب‌شناسی فرهنگ مذهب در نداشتن فلسفه چگونگی

نسبت به معرفی دفتر فرهنگستان و فعالیت‌های پژوهشی آن می‌گوییم: اگر بخواهیم رابطه «دین» و «عقل نظری» و «دانش تجربی» را معلوم نماییم و نحوه تعامل آنها را با هم مشخص کنیم دو احتمال و نظر می‌توانیم ارائه نماییم. یک احتمال این است که یک حوزه مخصوص «دین»، یک حوزه مخصوص «عقل نظری» و یک حوزه هم مخصوص «تجربه» و «دانش تجربی» است. بر اساس این احتمال، این سه حوزه مستقل از یکدیگر بوده و با هم ربطی ندارند. حوزه دین، «ارزش» را معین می‌کند. حوزه فلسفه نیز درباره «هستی» صحبت می‌کند. یک حوزه هم مربوط به دانش تجربی بشر و محصولاتی است که مربوط به «جهان ماده» است.

بنابراین احتمال، دین سعادت را برای اموری می‌آورد که بعد از این عالم فانی فنا پیدا نمی‌کند؛ یعنی تکامل روحی بشر را تأمین می‌نماید و فلسفه هم با معقول اثبات می‌کند که عالم، مخلوق است. در الهیات بمعنی اعم در امکان، امتناع و ضرورت صحبت می‌کند و در الهیات بمعنی الاخص (علم کلام) هم اثبات می‌کند که این عالم، عالم دنیاست و عالم آخرتی لازم است و تبعیت از پیغمبر ضرورت دارد و ... که همه این مباحث در «چیستی» مطرح می‌شوند. آنگاه دانش تجربی نیز پیرامون آنچه که مربوط به بدن خاکی است (که با از دنیا

*. بخش‌هایی از سخنان حضرت استاد در دی‌ماه ۱۳۷۹ در دفتر تبلیغات اسلامی مشهد

رفتن هم تمام می شود،) بحث دارد. پس طبق این احتمال، این سه حوزه از هم جدا و مستقل می باشند.

بنابراین احتمال که «ارزش»، «دانش» و «فلسفه» مستقل باشند «فرهنگستان» و فعالیتهای پژوهشی آن ضرورتی ندارد.

احتمال دوم این است که این سه حوزه نمی توانند از یکدیگر منفک و مستقل باشند بگونه ای که با هم هیچ تعاملی نداشته باشند. چرا که حوزه، فلسفه چرایی - یعنی بحث در اصل هستی را - داراست. (این که نقص و کمال دارد یا ندارد مطلب دیگری است) حوزه، فلسفه ای دارد که درباره اصل اثبات اینکه هستی، ممکن الوجود است (بنا به هستی موجودات) و به واجب الوجود محتاج هستند، را بحث می نماید. مثلاً وقتی سؤال می شود چرا این وجود دارد؟ این فلسفه اثبات می کند، این ممکن است و مخلوق واجب تعالی جلت عظمت است. در این احتمال بیان می شود که حوزه علاوه بر «فلسفه چرایی»، «حوزه چیستی» را نیز دارا می باشد. «چیستی» یعنی اینکه وقتی سؤال می کنند که این عالم چیست، می گوید: عالم دنیاست؛ بعد از آن، عالم آخرت می باشد و قبل از آن نیز عالم ذر بوده است یا هر تقسیم بندی دیگری که ذکر شود.

در این احتمال و نظر بیان می شود که علاوه بر فلسفه چرایی و چیستی به فلسفه دیگری به نام «فلسفه چگونگی» نیز محتاج هستیم. منظور از چگونگی هم «چگونگی شدن» می باشد و نه در شکل اصل حول و قوه و در چرایی حول و قوه بلکه در چگونگی حرکت و تبدیل. در این احتمال بیان می شود که حوزه این «فلسفه» را ندارد و لکن حتماً باید آن را داشته باشد. اگر نداشته باشد دینداری در معرض مشکلات مهمی قرار می گیرد. چرا که «شبهه» همیشه «شبهه نظری» در اصل هستی و چیستی نیست. بلکه گفته می شود بستر پرورشی را عوض کنید. مطلوبیت در عمل تغییر می کند. مثلاً اگر شما بخواهید کسی را با اخلاق حمیده آشنا کنید، گاه برای او «اخلاق تحلیل» می گوید (چرا که به صرف فلسفه

گفتن و اثبات مخلوقیت این عالم، حالات شخص تغییر نمی‌کند). لذا می‌گویید این کار باید در «حکمت عملی» انجام گیرد. موضوع حکمت عملی هم اخلاق خوب و بد است نه اینکه عالم قدیم است یا حادث. در حکمت عملی هم گاهی، اوصاف حمیده را تحلیل می‌کنید و گاهی کار دیگری انجام می‌دهید به این نحو که با طرف رفیق می‌شوید و اصلاً برای او از اخلاق حمیده، استدلالی ذکر نمی‌کنید، به اصطلاح با او کار روانی می‌کنید. مثلاً او را به حرم می‌برید، کم کم او را به چند ذکر عادت می‌دهید. بدین گونه بعد از مدتی حالات او تغییر می‌کند. درست است که برای او مقام خوف و خشیت را تحلیل نکردید ولی دعای ابو حمزه و یاد دعای جوشن کبیر را برایش معنا کرده‌اید و او را عادت داده‌اید تا آنها را بخواند. به عبارت دیگر «مناسک عملی» برایش درست کرده‌اید. می‌گویید او شروع به پرورش می‌کند. کلیه فرقه‌های درویشی هیچ‌کدام به سراغ تحلیل نمی‌روند بلکه مرید خود را در دسته‌ای از مناسک داخل می‌کنند، سپس به تدریج، آن فرد در مورد مطالب مرید خود خیلی متعصب می‌شود؛ در حالی که نه فلسفه نظری برایش گفته‌اند و نه عرفان تحلیلی.

می‌گویند اگر سه چیز را در «فلسفه شدن» در اختیار بگیرد: ۱- «نظام مفاهیم»، مفاهیمی که هویت علمی فرد است؛ مفاهیمی شود که مربوط به عالم ماده است. امضایش آنجایی که اعتبار دارد بگویند مهندس و یا دکتر است و خلاصه بگویند این دسته از اطلاعات را دارد. ۲- «نظام یا ساختارهای اجتماعی» که رفت و آمد افراد را در نیازمندیها و تجلیل و تحقیرشان بدست دارد. ۳- «نظام محصولات»، محصولاتی است که انسان مصرف می‌کند آنهم از طریق چشایی، بویایی، بینایی و کلاً مجاری حسی. می‌گویند اگر این سه نظام را در یک دستگاه دیگر بردید، وضعیت پسند فرد پرورش پیدا می‌کند. بعد وقتی پسند فرد عوض شد دیگر نیازی ندارد تا استدلالهای نظری خاصی داشته باشید که اسلام حق است یا خیر، بلکه می‌گویید به گونه‌ای دیگر نمی‌شود زندگی کرد؛ زندگی لوازمی دارد.

(حال به فرض محال من نقطه مقابل آن را می‌گویم) می‌گوید: مگر می‌شود انسان بدون دستگامهای گرمایشی، سرمایشی، حمل و نقل، ارتباطات و... زندگی کرد؟ روشن است که این زندگی نخواهد بود! یعنی حیات مادی بگونه‌ای برای فرد تعریف می‌شود که می‌گوید یا انزوا یا پذیرش ارزشهای مادی به عنوان اصل. می‌گویند شبهه امروز، این شبهه سوم است امروزه دیگر شبهه نظری در اصل اثبات صانع و نبود آن و... نیست. پس ما به «فلسفه چگونگی» نیاز داریم. تا اینجا به «فلسفه چگونگی» از لحاظ اثر و به صورت بسیار کلی و اجمالی اشاره کردم. در این جا با چند مثال، «فلسفه چگونگی» را برای برادران عزیز بیشتر توضیح می‌دهم: «فلسفه چگونگی»، به تنهایی متکفل «تحلیل» نیست؛ یعنی برای اشیاء تحلیل ارزشی نمی‌دهد بلکه باید برای تبدیل، «معادله» ارائه دهد.

۲ - نیاز به فلسفه چگونگی با طرح اسلام در عمل و عینیت به وسیله حضرت امام علیه السلام در سال ۱۳۴۱

اگر ما بخواهیم به گذشته مروری داشته باشیم، می‌بینیم در زمان رضاخان در یک دوره‌ای به اسلام حمله شد و علم را بزرگ کردند. در یک دهه‌ای به صورت عکس‌العملی، پس از به درک و اصل شدن رضاخان، متدینین و حوزه‌ها سعی کردند دین را توجیه گر علم قرار بدهند و گاهی هم علم را توجیه گر دین قرار دهند. مثلاً می‌گفتند: ریش تراشی حرام است چون پوست صورت این بیماری را پیدا می‌کند؛ یا شراب خوردن حرام است چون تشمع کبد می‌آورد و امثال این بیان‌ها و استدلال‌ها. این جریان تا سال ۱۳۳۱ ادامه داشته است. سپس در دوره‌ای، بحث نظری محض در دفاع از اسلام انجام گرفته است که تا سال ۱۳۴۱ ادامه داشته است. در این بخش از خدمتگذاری، مرحوم علامه طباطبائی خدمات بسیار شایانی را انجام داده است. در سال ۱۳۴۱ امام خمینی علیه السلام، «اسلام در عمل و عینیت» را مطرح کردند. طبیعتاً فلسفه چرائی و چیستی نمی‌تواند نیازمندیهای این زمان را جواب

بدهد. اینجا لغزشها و انحرافات پدید آمده است؛ یعنی انفعال در برابر فلسفهٔ هگل به گونه‌های مختلف؛ حالا یک کسی کمی شدیدتر و دیگری کمی کم‌رنگ‌تر. زیرا به ابزار برای تحلیل موضوعات نیاز داشتند. چراکه البته فلسفهٔ چگونگی به اینجا ختم نمی‌شود بلکه اینجا شروع آن است؛ زیرانمی‌شود امروز یک حرفی را زده سپس فردا نقیض آن را عمل کنیم. امروز بگوییم علت مشکلات مثلاً موضوع «الف» است و فردا بگوییم موضوع «ب» است و موضوع الف و ب نیز هیچ ربطی به هم ندارند. اگر استمرار یک سخن از بین برود و در تحلیل، «تلون» پیدا شود، «تحلیل» ریشه‌دار نخواهد شد و «غضب اجتماعی» رانمی‌تواند سامان دهد. این ضرورتی بود که حین انقلاب تشخیص دادند و در این قسمت هم عدهٔ بسیار زیادی از کسانی که بین سال ۴۱ تا ۵۴ در انقلاب بودند این راه را حتمی می‌دانستند ولی گفتند بایستی همین کار را انجام داد. انقلاب پیروز شد. البته انقلاب با این معادله پیروز نشد بلکه معادلهٔ دیگری داشت و لکن برای فروپاشی نظامی که چگونگی ادارهٔ سلطنتی را بدست داشت و مظلوم استکباری را جاری می‌کرد، خوب بود حالا برای سازندگی آن و اینکه عدل چگونه پیاده شود، دوباره نیاز به «فلسفهٔ چگونگی» داشت؛ ولی این بار نه برای «تخریب» بلکه برای «تأسیس».

۳- نیاز به فلسفهٔ چگونگی در تأسیس نظام جمهوری اسلامی و

تحقق شعارهای دینی

بنابراین «فلسفهٔ چگونگی» زمانی صرفاً برای تحلیل کافی بود. در زمانی به این مرحله رسیدید که آن را فقط برای تحلیل نمی‌خواهید بلکه قصدتان «تأسیس نظام» است. وقتی می‌خواهید نظام تأسیس کنید طبیعتاً نمی‌شود نظام، ناهنجار و ناهماهنگ باشد.

در تحلیل عرض می‌کردیم که «ناهماهنگی»، این است که امروز یک حرف

را بزینم و بگوئیم مهمترین مطلب، «الف» است و فردا بگوئیم مهمترین مطلب، «ب» است، گفتیم این‌گونه صحیح نیست بلکه باید مطالبمان هماهنگ باشد تا انقلاب استمرار پیدا کند و لذا یک دستگاه تحلیلی، ضرورت دارد.

حال می‌گوییم: شما برای «تأسیس» باید اولویت‌بندی کنید، «قوانین کیفی و کمی» که ارائه می‌کنید باید با یکدیگر هماهنگ و سازگار باشند نه اینکه همدیگر را نقض کنند. اگر نخواهند همدیگر را نقض کنند هماهنگی آنها بدون «ابزار» امکان ندارد.

عده زیادی بنا به احتمال اول می‌گفتند: حوزه علم، حوزه فلسفه و حوزه دین علی‌حده هستند و با هم ارتباطی ندارند. بنابراین بخش علم آن را به کارشناس و موضوع‌شناس واگذار کنید که آنها ضرورتها را معین نمایند، ما هم بر حسب وجود ضرورت، چیزی را امضاء می‌کنیم. علم هم کاری به ارزش ندارد و لکن ارزش را ما معین می‌کنیم و هر جا گفتند: «خیر نمی‌شود مگر اینکه شما به حکم ضرورت یک استثنائی بزیند»، آن استثناء را می‌زینیم.

عواقب این اعتقاد را الآن شما مشاهده می‌کنید. البته ۲۰ سال قبل نیز امام خمینی^{ره} این مطلب را فرموده‌اند که «ساده‌اندیشی است که با وابستگی فرهنگی، استقلال اقتصادی، اجتماعی، نظامی بدست بیاید». بالاتر از این را نیز گفته‌اند. می‌فرمایند: «اگر یک ملت معتقد به اسلام باشد و دنبال پیاده شدن آن هم باشد و همه ارگانه‌های آن رژیم و مقاماتشان هم معتقد باشند و دنبال پیاده کردن باشند ولی انحراف در فرهنگ باشد، انحراف‌خواهی نخواهی بر همه غلبه کند و به آنجا می‌کشد که در پنجاه سال گذشته بوده است». این چه مطلبی است؟!!

۴- آسیب‌شناسی فرهنگ حجیت حاکم بر فرهنگ مذهب

به نظر ما می‌رسد که «فلسفه چگونگی»، هماهنگ‌سازی سه روش را باید تحویل بدهد. ۱- روش استنباط دینی؛ یعنی اولاً نباید با دین به صورت استحسان،

استصلاح، قیاس و امثال ذلک که حجیت آنها شدیداً مخدوش است ارتباط برقرار کرد. نباید کسی خیال کند بوسیله آنها می‌تواند دین را عرضه کند. تا اعتقاد بالله و الیوم الآخر و پیامبر و وحی است، «حجیت» تنها راه کارساز است؛ چون اگر دین ترجمه حسّی بشود و با پیش‌داوری حسّی بخواهیم نام دین را روی آن بگذاریم، بدتر از پاسخ‌گویی به مسایل مستحده است؛ هرچند پاسخگوئی به مسایل مستحده هم خوب نیست چرا که مربوط به موقع ضعف است نه موقع قدرت. محدث حادثه بودن، مربوط به فلسفه چگونگی اسلامی است؛ یعنی تکامل نظامات بایستی بر اساس اهدافی باشد که ما انزل الله معین می‌کند؛ نه اینکه تکامل نظامات، بر اساس انگیزشهای حسّی مادی به طرف عالم ماده باشد و بعد دین بخواهد آن نظاماتی را که مبتنی بر دنیاپرستی تأسیس می‌شود راه حل برای مشروعیت آن درست کند. این کار یعنی پاسخگوئی به مسایل مستحده کاری است صحیح اما در زمانی که در موضع قدرت نباشید و حکومت نداشته باشید و از نظر فرهنگی حالت جنگ‌گروه‌دار و پارتیزانی داشته باشید؛ ولی اگر قدرت در اختیار شماست؛ یعنی در شورای پول و اعتبار، افرادی از مجلس شما حاضر هستند شما می‌توانید برای انتشار اسکناس و برای حفظ ارزش پول تصمیم بگیرید. وقتی می‌خواهید شورای پول و اعتبار درست کنید، نمی‌شود که چهار بازار را به رسمیت شناخت (یعنی بازار کالا، بازار کار، کالای سرمایه‌ای) و محور همه آنها را نرخ سود پول در زمان قرار داد؛ یعنی «ربا» را در زیربنای اقتصاد قرار داد و به عبارت دیگر در «اقامه معاملات»، ربا را بنیان قرار داد.

پاسخگوئی به مسایل مستحده حتماً یک وظیفه است اما مربوط به زمانی است که شما قدرت نداشته باشید. وقتی قدرت داشته باشید باید «محدث حادثه» باشید؛ یعنی شما باید بتوانید «نظامات تکاملی اجتماعی» را بر اساس «مقاصد الهی» تأسیس کنید. این تأسیس و هماهنگی آن حتماً نیاز به یک «روش علوم» دارد.

شما لازم است سه روش را از فلسفه چگونگی بدست آورید:

۱- «تکامل در علم اصول استنباط احکام حکومتی» (این غیر از استنباط احکام فردی است)؛ یعنی «احکام توزیع قدرت، ثروت و اطلاع» و «نحوه تولید و تکامل قدرت، ثروت و اطلاع» و «نحوه مصرف کردن قدرت، ثروت و اطلاع».

شما در بحثهای اصول، بحث «تزامم» را دارید. التزامم در مورد و مصداق است نه در عنوان کلی؛ مانند وقتی که بچه‌ای در آب افتاده و نماز هم نزدیک است قضا شود، آنگاه بگویند حفظ نفس محترمه واجب است شما باید نماز را به تأخیر انداخته و باید بچه را نجات بدهید. به این، «مورد» گفته می‌شود. ولی بین عنوان صلّ و انقذ الغریق به صورت کلی معنا ندارد شما بگویید التزامم هست. بین عنوان کلی که حکم (باید و نباید) روی آن رفته است، اصلاً التزامم نیست. بین «ملاک» که ابداً التزامم وجود ندارد. بنابراین «تزامم» در «مورد» مطرح می‌شود. این به خلاف «الگوی تخصیص» که می‌گوید این پول اینجا هست حال من چه سهمی از آن را به این کار و چه سهمی از آن را برای آن کار و چه سهمی را برای کار دیگری اختصاص دهم که به وضع مسلمین و جریان کلمه توحید کمک کرده باشم. مانند نصاب زکات، نصاب قدرت، ثروت و اطلاع برای امور مختلف وجود دارد که به نظام آن، «الگوی تخصیص» گفته می‌شود. در الگوی تخصیص از «چه نسبت‌هایی» و «چه ضرایبی» صحبت می‌شود. این از علم اصول به دست نمی‌آید. چون علم اصول و منطق آن، موضوعات را مستقل می‌بیند، منطق آن منطقی نیست که بخواهد «نسبت» بین امور را ببیند تا نظام آنها را تحویل دهد. خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله صدر رضوان الله تعالی علیه اشاره به این مطلب کرده‌اند (و این از دقت نظر بسیار بالای ایشان است که در آن زمان به این مطلب توجه کرده‌اند) که «نظام احکام» بایستی استنباط شود. ولی در استنباط نظام احکام یا مبتلا به اقیسه و استحسانات و تنقیح مناط می‌شوید یا اگر بخواهید به حجیت برسانید «ابزار». لازم خودش را نیاز دارد. حالا چرا ادعا می‌کنید اصول

موجود نمی‌تواند؟ چون اصول موجود، به منطق انتزاعی حوزه تکیه دارد. منطق انتزاعی مابه‌الاشتراک را می‌گیرد که «جنس» می‌شود، مابه‌الافتراق را هم می‌گیرد که «فصل» می‌شود. آنگاه هر موضوعی را به «حد تام» تعریف می‌کند؛ یعنی نسبت بین جنس و فصل. این مطلب معنایش این است که نسبت بین امور را قطع می‌کند. به بیان خودش «معرفت نظری» را در کلیات جاری می‌داند. این به خلاف کاری است که شما در الگوی تخصیص آن را نیاز دارید. در الگوی تخصیص باید نسبت بین امور را دید؛ در اینجا نسبت در یک تقسیم‌بندی درختی از قبیل نسبت بین کلیات نیست، بلکه نسبت برای تبدیل کردن یک چیزی از یک وضعیتی به یک وضعیت آخر می‌باشد.

اگر ما گفتیم که دستگاه منطق نظری ایجاب نمی‌کند که اصول استنباط نظام را از ما انزل الله بدست بیاورد، آنگاه حتماً تکامل اصول را می‌خواهیم ولی تکاملی که ما را به حجیت برساند. پیش داوری حسی یا عقلی در آن دخالت نکند. روز ماه رمضان بشود به خدا نسبت بدهید و روزه باطل نشود. وقتی مقابل استاد اصولی قوی گذاشته می‌شود، بگوید: «این مطلب، با استدلالاتی که دارد تمام است». نگوید «این به استحسانات یا اقیسه خفیه و یا به انفعال» دچار شده است.

پس ما یک ربط به دین داریم و یک ربطی هم به کار آمدی و یک کار دیگر هم نسخه دادن است. سه منطق: ۱- منطق استنباط از دین ۲- منطق روش علوم یا معادلات ۳- منطق اداره یعنی تطبیق به عینیت لازم داریم که باید بر «مبنای واحد اسلامی» تأسیس بشود. چرا واحد اسلامی می‌گوئیم؟ برای اینکه هماهنگی بین آن سه منطق ضروری است؛ یعنی بهنجاری آنها به صورت اتفاقی انجام نمی‌گیرد.

۵- آسیب‌شناسی فلسفه چگونگی حاکم بر فرهنگ دانشگاه

بنابراین «فلسفه چگونگی» متعهد تأسیس است نه تحلیل، تحلیل صرف نمی‌باشد. شبیه این مطلب یک مثالی ارائه می‌گردد: در علوم پایه تأثیری راکه فلسفه

نسبیت (یعنی فلسفه چگونگی تبدیل شدن حرکتها) بر علوم می‌گذارد، چیست؟ علوم پایه در علوم پائین‌تر حضور دارند؛ یعنی نمی‌شود شما زیست‌شناسی را از رفتار فیزیک قطع کنید.

اگر شما علوم پایه را یعنی چگونگی رفتار ماده را از زیست‌شناسی قطع کنید نمی‌توانید جواب بدهید. برای چگونگی علت‌یابی یک رفتار در موجود زنده چه گیاهی باشد و چه حیوانی و یا انسانی، اگر بخواهید آسیب‌شناسی کنید. این مطلب بر رابطه بین حیات و مولکول و در تحلیلی که از رفتار ماده دربارهٔ مولکول است، تکیه دارد. البته اینها با یکدیگر فاصله دارند؛ هرچند در بعضی علوم که نسبتشان خیلی نزدیک‌تر به فلسفه نسبت است، فاصله‌اش کمتر مشاهده می‌شود و خیلی راحت‌تر دیده می‌شود؛ مثلاً در فیزیک نور و فیزیک اشعه راحت‌تر ملاحظه می‌گردد.

۶- آسیب‌شناسی مدل حاکم بر مدیریت کلان نظام مبارک جمهوری اسلامی

اصولاً مدل یعنی چه؟ مدل در یک معنای خیلی ساده‌اش «روش فهم تغییرات و هدایت و کنترل» است. در اینجا مدل به اثر آن تعریف شده است. در معنای دقیق‌تر، «مدل»، «ساده‌سازی شیء متغیر» است تا عواملی را که «علت تغییر» هستند بشناسد و نسبت آنها را با یکدیگر بیان کند و شاخصه‌هایی را نیز برای تعریف نسبتها بدهد تا بتواند آن را کنترل نماید.

در تعریف دقیق‌تر از این، «مدل» بر مبنای یک فلسفه، آکسیومها و پیش‌فرضهایی را انتخاب می‌کند و بین آنها نسبتهایی برقرار می‌نماید. بعد شاخصه عینی درست می‌کند و سپس عینیت را کنترل می‌کند. همیشه آکسیومها یا پیش‌فرضها از فلسفه می‌آیند و «نسبتها» از «ارزش» گرفته می‌شود. نسبتها به معنای «تغییر مطلوب» می‌باشد؛ چون اگر شما آن هدف را عوض کنید، متغیرهای دیگری را لازم دارید و ساده‌سازی را به گونه‌ای دیگری انجام

می‌دهید. اگر خصلت شیء متغیر را مثلاً خصلت سکر آوری بیشتر را در انگور بخواهید باید متغیرهایی را انتخاب کنید و اگر خصلت از دست دادن سکر و تبدیل شدن به سرکه مورد نظر باشد متغیرهای دیگری را لازم دارید. بنابراین علوم فعلی حتماً با روش مدل‌سازی، با تکیه به فلسفه چگونگی کار می‌کند. این چنین نیست که علم، آچار فرانسه باشد هیچ جهتی نداشته باشد. خیلی ساده‌اندیشی است که درباره علم این چنین نظر داشته باشیم و بگوییم به هر جایی دلمان خواست آن را می‌بریم. اما شما فرهنگش را الان می‌بینید که در جامعه ظهور پیدا کرده است. ممکن است کسانی از دانشگاهیان متدین و فداکار حاضر باشند برای اسلام کشته شوند ولی اشراف به هویت علم پیدا نکرده باشند. مانند مسئله گوه‌های خودمان که بتوانند خوب مسئله بگویند یا خوب مدرس باشند نه اینکه به زیربنا تا روبنا اشراف داشته باشند.

۷- ارتباط به دین، ارتباط به کارآمدی و ارتباط به مدیریت سه بعد فلسفه شدن اسلامی

«روش استنباط»، رابطه با دین را تمام می‌کند ولی دینی که متکفل سرپرستی تکامل باشد، محدث حادثه باشد و نظامات را بتواند مرتباً بهینه‌الهی کند که بستر پرورش اخلاق حمیده شود. هر روز نظام حساسیتها در امور روحی گسترده‌تر و بهینه‌گردد و هر روز وضع «گمانه‌زنی‌ها، گزینش‌ها و پردازشها» بهتر شود. مفاهیم هر روز در راه اسلام منسجم‌تر شده و رفتار عینی هر روز ارتقاء اسلامی بالاتری پیدا کند. شما قطعاً نیازمند اصولی می‌باشید که بتواند حجیت آن را تمام کنید؛ یعنی معلوم باشد که چیزی را نمی‌خواهید به دین ببندید بلکه می‌خواهید با عینک دقیق‌تری دین را ببینید و سپس احکام تکامل را بدست بیاورید، به گونه‌ای سرپرستی توسعه اجتماعی، ولایت بر رشد نظامات اجتماعی را به دست بگیرید. «فلسفه چگونگی» اگر متکفل تأسیس شد بایستی هم منطق تکامل رابطه به دین

را و هم رابطه به کارآمدی یعنی علوم تجربی و هم رابطه به نسخه دادن یعنی ادارهٔ عینیت را تحویل دهد.

وقتی که این‌گونه نباشد و خلأ باشد، «نظام ارزشی» مستقل و «نظام دانش تجربی» نیز مستقلاً حرف خودش را می‌زند در نتیجه چالش در بین آنها پیدا می‌شود.

۸- بیان گزارش به مسوولین در نفی راه‌حلهای سیاسی (شورای نگهبان - مجمع تشخیص مصلحت) به جای آسیب‌شناسی فرهنگی

دورهٔ دوم ریاست یکی از رؤسای مجلس بود. من ساعت ۸ صبح به دیدن ایشان رفتم. گفت: آقای آسید منیر چه کار می‌کنی؟ گفتم: جامعه دو ماشین تولید اطلاع دارد: در یکی مطلق‌گرایی حسی اصل است؛ پیش فرض باید حسی باشد، روش باید حسی باشد، شاخصهٔ کارآمدی باید حسی باشد، از وحی شرط نمی‌پذیرد؛ حتی وقتی که به وحی نظر می‌کند حسی تفسیر می‌کند. نظر به ایمان و عقل که می‌کند تفسیر حسی می‌کند. این یک ماشین است. تولید اطلاعات این ماشین بر اساس این روش است. شخصیت‌هایی را هم که تحویل می‌دهد، کارآمد هستند و قدرت اداره دارند. جامعه ماشین دیگری نیز دارد که حوزهٔ علمیه است که منطق آن از انتزاع آغاز می‌کند و به التزامات قلبی یعنی معتقد شدن به اینکه این عنوان، موضوعش این است و فعلش حرام یا واجب است، پس به التزامات کلی ختم می‌شود. نمی‌تواند به عمل و عینیت دست بزند؛ گفتیم بین اینها طبیعتاً اختلاف پیدا می‌شود. شما که رئیس مجلس هستید گاهی مجبور هستید به نفع این دسته کنار بروید و گاهی به نفع دستهٔ دیگر. ایشان در آن زمان - که زمان حضرت امام رحمة الله علیه بود - گفت: «ما این مشکل را از طریق شورای مصلحت حل کردیم»، من تبسم کردم و گفتم: «این حل سیاسی است و نه حل منطقی. رابطهٔ بین دو دستگاه تولید معرفت اگر به صورت منطقی هماهنگ نشود چالش اجتماعی اش به تأخیر می‌افتد، نه اینکه از بین می‌رود!» ایشان متوجه شد که من

چه می‌گوییم. گفت: «اول صبح، اوقات مرا تلخ کردی!» گفتم: «شما سؤال کردید که چه کار می‌کنید من هم این مقدمه را برای این ذی‌المقدمه گفتم که من دارم درباره «رابطه اعتقاد و عمل» کار می‌کنم که اعتقاد به خدا و دین چگونه می‌تواند ادارهٔ عینیت و عمل را به صورت تکاملی بدست بگیرد». شاید ایشان در آن زمان احتمال نمی‌داد که ما موفق شویم چون این کار را خیلی بزرگ می‌دانست! به هر حال (فلسفهٔ چگونگی) ضرورت دارد. اگر آن را نداشته باشیم چالش بین ارزشها و کارآمدی هر روز بیشتر می‌شود. این هماهنگی هم ابزار می‌خواهد، بدون ابزار نمی‌شود، ابزارش هم نباید سیاسی باشد. با ائتلاف سیاسی، هماهنگی مبنایی واقع نمی‌شود. قبلاً عرض کردم که نوع علوم تجربی مثل تجارب مفرده نیست.

۹- گزارش کمی - کیفی از مباحث دفتر فرهنگستان

الحمد لله دفتر فرهنگستان در ۲۰ سال گذشته - به جرأت در محضر شما عرض می‌کنم - نه اقتباس از فلسفهٔ اصالت ماهیت کرده و نه اقتباس از فلسفهٔ اصالت وجود و نه اقتباس از تضاد هگل و حرفهای شاگردانش - نیچه تا مارکس و غیره - و نه اقتباس از فلسفهٔ نسبیت انیشتین کرده است؛ یعنی نه از فلسفه‌های بیگانه (انفعالی) و نه از فلسفه‌های خودی (که این مطلب را نداشته‌اند) اخذ کرده است بلکه خودش توانسته «فلسفهٔ چگونگی اسلامی» را تأسیس نماید و به پایه‌های اساسی متدولوژی علوم؛ یعنی روش علوم؛ یعنی منطق علوم را هم در تکامل اصول، تکامل الهی روش علوم؛ یعنی مدل‌سازی برای تجربه و مدل‌سازی برای اجرا - دست یافته است.

در این خصوص کم‌بحث نشده است، ۶۰۰۰ نوار غیر مکرر و غیر مقتبس است؛ از جایی اقتباس نکرده‌ایم.

آنچه عرض می‌کنم این است که من یک طلبهٔ بی‌سواد هستم، صفرالکف هستم. هم در معلومات حوزوی و هم در معلومات دانشگاهی، چیزی نداریم!

خدای ناخواسته برادران احساس نکنند که من در اینجا به مدح از خود می پردازم. غرض از آنچه در چند لحظه قبل گفتم، این جمله است که الآن می خواهم عرض کنم: ما به ولی عصر شرط نکردیم که اول اسلحه بده تا آنگاه به جنگ دشمن برویم. زمانی آقای حائری (امام جمعه شیراز) در ابتداء کار فرهنگستان به قم آمدند. سؤال کردند که چه کار می کنید؟ گفتم کاری که اگر کسی درست بفهمد می گوید آقا سید منیر یا خیلی جاهل است و یا خیلی دیوانه! گفت: چرا؟ گفتم: زیرا تنها در ریاضیات ۵۰۰ مجله علمی - در آن زمان - نوشته می شود که هر ماه مطلبی نو می نویسند و حداقل در هر مجله ای ۲۰ مقاله نوشته می شود. تازه این یکی از رشته های علوم پایه است نه تمام آن! ما باده، بیست نفر صفرالکف و به اصطلاح صفر کیلومتر می خواهیم برابر این متفکرینی که این تمدن مادی فعلی را آورده اند بایستیم و بگوییم اسلام می تواند سعادت بشر را اداره کند!! لذا طرف می گوید: «یا فلانی نمی فهمد چه می گوید که از روی جهالت است و یا اگر می فهمد انسان عاقلی نیست!»

ولی یک حرف این است که ما یقین داریم برای اربابی که بخاطر دفاع از آستان مقدس او تلاش می کنیم جوانمردی او از همه بیشتر است و برعکس این ممکن نیست!

عرض می کنم کاری که انجام گرفته مشابه آن در اروپا بیشتر از ۵۰ سال طول کشیده است و بحول الله و قوته آثار آن را در قسمتهای مختلف برابر ارباب فنون که متخصص بودند قرار داده ام - چه به صورت مقاله و چه حضوری - تا الآن که این جانشسته ام هرگز چک ما و اخورده نشده است! این به دلیل لیاقت ما نبوده است بلکه عنایت حضرت ولی عصر (عج) برخون شهداء، امام راحل، مستضعفین عالم - که امید به اسلام دارند - بوده است! باز تأکید می کنم که من اهل کار تنبعی سنگین - چه دانشگاهی و چه حوزوی - نیستم؛ ولی با اعتماد به اینکه این انقلاب از طرف خدای متعال و با عنایت خدای متعال بر نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و

سلم و اذن به ولی عصر در امداد امام خمینی رضوان الله تعالی علیه محقق شده است، این‌گونه نیست که اگر کسی در خدمتگزاری به انقلاب به میدان بیاید، کار او امداد نشود. نگاه نمی‌کنند که طرف انجام کار، چه کسی است، از آنجا که موضوع کاری را که انتخاب کرده است موضوع مهمی، مسلماً امداد خواهد شد.

ابتدای تأسیس فرهنگستان، پیام آیت الله طباطبایی را آقای محمدی گیلانی خواندند و تا روز آخر، آقایان صحبت‌هایی را مطرح کردند. من نیز در عین حال که نمی‌خواستم به هیچ وجه از این کار و هدف منصرف شوم، ولی احساس سنگینی می‌کردم که این کار، کاری نیست که به راحتی جلو برود؛ ولی یک جمله‌ای از مرحوم امام علیه السلام یادم است که هرگاه یاد آن می‌افتم برای من تکان دهنده است! وقتی با جمعی از آقایان خدمت ایشان رفته بودیم، مطلبی به ایشان گزارش شد، - الان لزومی نمی‌بینم که آن مطلب را در اینجا عرض کنم - اشک در نوار چشم امام حلقه زد! و گفتند: «متفکرین جوان حوزه به فکر انقلاب فرهنگی باشند. شاید هم نظرشان را به طرفی دوختند که من نشسته بودم!» به هر حال ما تا نتوانسته باشیم نسخه اداره جامعه را بر اساس اسلام ارائه نماییم یا به نسخه غرب مبتلا هستیم یا به نسخه شرق!

علاوه بر این فرمایش مرحوم امام علیه السلام که همیشه در ذهنم است، در پایان سمینار تأسیس فرهنگستان که آقایان رفتند و تشریفات هم تمام شد وقتی خواستم با آیت الله العظمی گلپایگانی صحبت کنم کلی حالت انفعال و دل شکستگی بر من مسلط شده بود! به آقای گلپایگانی گفتم: هم این کار لازم است و هم من نسبت به آن صفر الکف هستم؛ نه تقوای لازم و نه علم لازم را دارم ولی فهم این را که یک چنین چیزی ضروری است، خدای متعال عنایت کرده است! خدا ایشان را رحمت کند، با خنده فرمود: «نه لازم است علم داشته باشید و نه تقوی!!» بعد گفتند: «این کار مانند صلوات بر پیغمبر است، شرط قبولی صلوات بر پیغمبر هم قابلیت شما نیست؛ موضوعش موضوعی است که مورد عنایت

خداست؛ شما می‌گویید: می‌خواهم راه پیاده کردن اسلام را پیدا کنم؛ خدای متعال به این کار کمک می‌کند!»

علت اینکه من به فکر این امور و کارها افتاده بودم این بود که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودم، قبل از آن هم حداقل چهار پنج هزار ساعت دربارهٔ ادارهٔ جامعه فکر کرده بودم، قانون اساسی هم تقریباً آنچه را ما نوشته بودیم نزدیک به ۸۰٪ در قانون اساسی پذیرفته شد (این خود یک مطالبی دارد که الآن نمی‌خواهم آن را بیان کنم). بعد من یک شش ماهی شدیداً در فکر فرو رفتم که این پیاده کردن اسلام نشد! کجای کار ایراد دارد؟! بعد مرحوم شهید آیت الله بهشتی، مرحوم آیت را به منزل ما فرستاد تا کاندیدای مجلس شوم، من نپذیرفتم. آیت الله راستی هم از طرف جامعه مدرسین قم گفتند؛ ولی من نرفتم!

گفتند: چرا؟! گفتم: ما برای پیاده کردن اسلام به «ابزار» نیاز داریم. من خیال می‌کردم همین کلیات - که اختیارات را بدهیم - کافی است ولی اینگونه نیست! در آن زمان یکی از شاگردانم را معرفی کردم. گفتند: چگونه شما نمی‌توانید ولی شاگرد شما می‌تواند چنین کاری را بکند؟! گفتم: برای اینکه ایشان نمی‌تواند آن کاری را که من می‌خواهم انجام دهم، جلو ببرد؛ من باید مشغول آن کار باشم. در آن شش ماهی که در رابطه با اصل موضوع فکر می‌کردیم به اینجا رسیدیم که اصلاً «تعریف علم» با تعریف سابق تغییر کرده است؛ دارای «مبنا» و «منتجه» است، دارای «نظام و سیستم» است و با کار خرد انجام نمی‌گیرد! در آنجا ما خیلی وحشت زده شده بودیم که به هیچ احدی نمی‌شود این حرف را بزنیم! تا اینکه امام خمینی ره بحث انقلاب فرهنگی را در اردیبهشت ماه مطرح کردند. ما خیلی خوشحال شدیم! یکی دو روز بعد چند نفر از برادران دانشجو سؤال کردند که نظر شما چیست؟ من اولین سؤالی را که از آنها پرسیدم این بود که فهم شما از انقلاب فرهنگی چیست؟ وقتی فهم خود را از انقلاب فرهنگی بیان داشتند، من گفتم: چینی‌ها مسلط شده‌اند. گفتم: اینکه باید شما مدیریت را تغییر بدهید و درست کنید

سرجای خودش محفوظ ولی حتی به تغییر در نظام آموزش هم نمی‌شود انقلاب فرهنگی گفت! شما باید در آن کارخانه‌ای که این مفاهیم را درست میکند یعنی در «روش علوم» تصرف کنید و این هم نباید نا کارآمد جواب بدهد؛ چون اگر نا کارآمد جواب دهد، منزوی می‌شود. علاوه بر کارآمدی باید بتواند کار «برتر» را تحویل بدهد. آنها گفتند: این حرفی را که شما می‌گویید شدنی نیست!

پرسش و پاسخ

اینک به منظور رفع ابهامات عزیزان پیرامون مباحث قبلی به طرح سؤالات شما و جواب آنها می‌پردازیم:

سؤال: «فرهنگستان» تا چه اندازه خود را در تأسیس سه منطق فوق موفق می‌بیند؟ اگر قرار باشد مقایسه‌ای میان عملکرد جوامع فرهنگی موجود در دنیا با آنچه «فرهنگستان» بدست آورده است صورت گیرد لطفاً ارزیابی خود را بیان کنید.

جواب: بخوبی می‌دانید که منطق در ابتدا صرفاً مختص «حوزه» بوده و در چارچوب «علم اصول» تعریف می‌شود. لذا نقاد و صراف آنچه ما در بخش اول تأسیس کرده‌ایم عالم حوزوی می‌باشد. بحمدالله پی‌ریزی «اصول» جدید انجام شده و حداقل ۳۰۰۰ صفحه مطلب در این خصوص مورد بحث جدی قرار گرفته است. بنابراین قلمرو علم اصول ما را «احکام حکومتی» تشکیل می‌دهد و بر این امر اصرار دارد که از احکام فردی کناره بگیرد.

اما در بخش دوم، ما به منطق تولید کلیه معادلات کاربردی در علوم انسانی و غیر آنها پرداخته‌ایم و در بخش سوم هم به مدل‌سازی در کلیه قسمتهایی که «سازمان، برنامه و گردش عملیات» را در ستون «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» جامعه پوشش می‌دهد بعنوان مکمل فعالیت‌های خود تعریف نموده‌ایم.

تمامی اینها گستره و قلمرو سه بخشی است که سالهاست پژوهش «فرهنگستان» به آنها معطوف بوده است.

۱- بیان عامل نظری و عامل عینی در عدم توجه حوزه‌های علمیه به علم اصول فقه احکام حکومتی

سؤال: اصولاً چه عواملی سبب شده است که طی هزاران سال تأسیس حوزه‌های علمیه، علمای بزرگ صرفاً به استنباط احکام فردی بپردازند و خود را از مسؤلیت تأمل در احکام اجتماعی و پی‌ریزی علم اصول متناسب با فقه حکومتی، جدا احساس کنند؟

جواب: در این خصوص دو عامل عمده وجود داشته است.

۱- عامل نظری: اصولاً منطقی که علم اصول موجود با آن سر و کار دارد همان «منطق انتزاع» است که نسبت بین امور را نمی‌بیند و آنها را جدای از یکدیگر تعریف می‌کند. لذا اصحاب این منطق، با اشتراک‌گیری و ملاحظه کلیات، به تعریف یک موضوع می‌پردازند. طبیعی است که در این حال این موضوع بصورت مستقل از سایر موضوعات ملاحظه می‌شود و صرفاً آنچه پیرامون همین موضوع یافت می‌شود جمع‌آوری می‌گردد. در این حال از شیوه‌هایی مانند گرفتن مفهوم و منطوق، عام و خاص، منطق و مقید و امثال آنها استفاده می‌شود اما گاهی در خصوص همین موضوع بکار می‌روند که پس از آن، عالم اصولی خود را آزاد می‌بیند که همین شیوه‌ها را در خصوص موضوعات دیگری که الزاماً منفصل از موضوع اول نیز هستند بکار گیرد. پس نوعی استقلال‌نگری نسبت به موضوعات، حاکم بر علم اصول موجود است. طبعاً چنین شخصی تنها آن دسته از قیود دیگر موضوعات را در دایره تعریف این موضوع جاری می‌دهد که منحصر با چنین موضوعی مرتبط باشد. بله ممکن است که یک فقیه، از یک باب فقهی به باب دیگر هم استدلال کند و بگوید در این خصوص در فلان باب نیز اشاره‌ای شده است اما این امر هیچگاه بدین معنا نیست که او بتواند یا بخواهد ذات موضوع دوم را قید موضوع اول قرار دهد.

ولی آنچه ما به آن قائلیم «نظام موضوعات» است که در آن، «کل» و نه «کلی»، ملاحظه می‌شود. البته این کل هم یک کل متغیر است که می‌توان وابستگی

عوامل تغییر را در یک مجموعه، همراه با نسبت و تناسب اجزای آن مشاهده کرد. در هر حال علیرغم تلاش خالصانهٔ علمای سلف، علم اصول موجود از عهدهٔ «نظام‌سازی» بر نمی‌آید که ریشهٔ این امر را بایست در عامل نظری که همان منطق حاکم بر این علم است جستجو کرد.

۲- عامل عینی: این عامل بنوبهٔ خود در دو بخش قابل ملاحظه می‌باشد که باید در جای خود توضیح داده شود. اما نکتهٔ مهم در این خصوص این است که اصولاً امر «نظام‌سازی» و خارج کردن نظام از دایرهٔ اعتبارات و تبدیل کردن آن به یک امر قابل کنترل، پیش‌بینی و هدایت، امری است که دوران زیادی از آن نمی‌گذرد. چنانچه خود می‌دانید تدابیر جزئی و سیاست مدن که در روش و منش پیشینیان مطرح بود شیوه‌ای بود که صرفاً می‌توانست امور اجتماعی را با یک نسبت تقریب، در کنار هم ملاحظه کند اما هیچگاه این شیوه خود را توانا نمی‌دید که برای این امور، ضرائب تخصیص ریاضی تعریف کند و برای یک کل، دامنهٔ بحران و رکود و... ترسیم نماید. به تعبیر دیگر کل علوم حسی و تجربی که موضوع آن ملاحظهٔ کل، و شیوهٔ بررسی آن، کل‌نگری بوده است صرفاً از عمری کوتاه و بیش از نیم قرن برخوردار می‌باشد. یعنی طی دهه‌های اخیر بوده است که بحث تئوری سیستمها و بهینه‌سازی و نیز تولید ریاضیات متناسب با آن مطرح شده است. از اینرو بخاطر نبود چنین شرائط عینی در جامعه طی سده‌های اخیر شکل‌گیری «حوزه» هیچگاه فقیه خود را با چنین سوآلی روبرو نمی‌دیده است تا خود را مکلف به پاسخگوئی بدان از متن کتاب و سنت ببیند.

لذا هم منطق حاکم بر فکر یک عالم اصولی، او را به انتزاع‌نگری موضوعات از یکدیگر سوق می‌داده است و هم شرایط خارجی و عینی، چنین اقتضائی را برای او ایجاد نمی‌کرده است که در این وادی به تأمل بنشیند. شاید اگر انقلاب اسلامی ایران به پیروزی نمی‌رسید و یا در این زمان به ثمر نمی‌نشست باز فقهاء و علمای اصولی ما به تکاپوی پاسخگوئی به چنین مسائلی نمی‌افتادند.

۲- نیاز به پاسخ‌گویی به مسائل علوم، علت تحول در علم اصول موجود (فردی) به علم اصول فقه احکام حکومتی

سؤال: در همین جا سؤال دیگری به ذهن خطور می‌کند که بالاخره میان علوم حوزوی که از آنها به علوم اسلامی تعبیر می‌شود بنوعی تعامل و ارتباط تنگاتنگ وجود داشته و دارد. مثلاً میان کلام با اصول یا فلسفه با هر دو می‌توان بخوبی چنین تعاملی را مشاهده کرد حال چگونه بوده است که مثلاً علم کلام یا فلسفه، در روند تطوّر و تکامل خود نستوانسته است فقیه یا اصولی را با ضرورت‌های جدیدی که امروزه با آنها برخورد کرده‌ایم مواجه نماید؟

ج: پاسخ به این پرسش را می‌توان در «نظام درختی» علوم پیدا کرد که تنه (موضوع) به چند شاخه و هر شاخه به چند ساقه تقسیم می‌شود. اصولاً در چنین شکلی، تغییر در هر بخش نمی‌تواند علت تغییر جبری در کلیه بخشها گردد و در عین آنکه این تعامل و ارتباط هم وجود دارد. سابقاً در یک ساختار درختی شما قطعاً می‌توانستید معارف دینی را در یک نمای کلی ترسیم نمائید ولی آنچه که در کل موجود ملاحظه می‌گردد در واقع نقطه بهینه‌هایی است که یکدیگر را حدّ می‌زنند بگونه‌ای که وقتی شما دو محور مختصات را رسم می‌کنید و سپس محل تلاقی آنها را بدواً بصورت انتزاعی تعیین می‌کنید بخوبی می‌دانید که نقطه بهینه حتماً یک امر انتزاعی نیست. لذا با خود می‌گویید چه نسبتی از این موضوع با چه نسبتی از آن موضوع می‌تواند چه نتیجه‌ای را نتیجه دهد. در ادامه، شما مجموع نقطه بهینه‌ها را در یک جدول ماتریسی وارد می‌کنید و در «سطر» و «ستون» آن، عناوینی را جای می‌دهید تا بتواند نسبت بین این عناوین را بررسی کنید. در این حال به گرفتن میانگین ریاضی - و نه انتزاعی - می‌پردازید و از ریاضیات آنالیز کاربردی و شیوه OR گیری بهره می‌جوئید. مسلماً تمامی این شیوه‌ها قبلاً وجود نداشته است و شما نمی‌توانستید در زمان سابق، کیفیات و مقولاتی را به یکدیگر تبدیل کنید. اصولاً دستگاه فلسفه قدیم نیز به شما چنین حکم می‌کرده است که این مقوله، جدای از مقوله دیگر است. هر چند شما در یک ساختار درختی می‌توانستید

مقولات را جای داده و ربط آنها را تا بالا ادامه دهید اما هیچگاه نمی‌توانستید در چنین نظامی تبدیل مقوله‌ای مانند نور را به صوت و بالعکس تعریف کنید.

بطور کلی علوم سابق را می‌توان تجاری مفرده نامید حال آنکه علوم فعلی بصورت علوم کل‌نگر همراه با متغیرهای «اصلی، فرعی و تبعی» و ضرائب بین متغیرها، تولید شده است. پس نوع علم تجربی عوض شده است و موضوع جدیدی را فرا روی شما مطرح کرده است. در این نوع علم جدید که منطبق آن سنخاً تفاوت دارد میدان عملکرد آن، بعنوان یک «ارزش» قلمداد می‌شود؛ حال چه بخواهیم و چه نخواهیم، چون اصولاً وجود نقطه بهینه، هدایت منتهجه، پیش‌بینی و کنترل به این معنا هستند که این علوم برای جامعه، اهدافی را از قبل معرفی کرده است و در صورت لزوم، مؤلفه‌هایی را هم در این راستا تغییر داده است. لذا معادله «اگر و آنگاه» در علوم جدید هیچگاه بمعنای پذیرش مطلق تمامی سفارش‌های رسیده نیست.

امروزه ما با دانش تجربی جدیدی مواجه هستیم که با هدف‌داری مشخص و جهت‌داری ریاضی خاصی کار می‌کند. اگر ما نتوانیم در مقابل، دانشی را تأسیس کنیم که بر مبنای انگیزش الهی بتواند «اولاً کارآمدی» انسان و ثانیاً «نیازها» و تکامل آنها را در انسان که امری فراتر از موضوع انسان است بر عهده بگیرد و برای هر سطحی، یک مدل خاص تجربی ارائه بدهد و نیز آزمایش را مشروط به جهت پذیرفته شده، انجام داده و عمل «کنترل» را سامان دهد طبیعی است که چنین علمی ابزار ما نخواهد بود.

اما اینکه قرار باشد متدلوژی علوم تغییر پیدا کند حتماً باید بتوانید قبل از آن، و از طریق تعریف رابطه انسان با دین، احکام توصیفی متناسب را ارائه دهید. در این حال دیگر این احکام، احکام توصیفی فردی نخواهد بود. البته تصور نشود که ما با ضرورت وجودی احکام فردی مخالف هستیم اما بایست در این سؤال و سؤالات مشابه دقت شود که چگونه ممکن است صفت سازماندهی، صفت

حرص و حسد بشود؟ چگونه ممکن است رذائل، از دایره صفات انسانی خارج شده و بصورت اوصاف ساختار یا نظام یا تنظیم ارتباطات تعریف شود؟ چگونه امکان دارد صفتی حمیده مانند ایثار، وصف ظلم و عدل، در رابطه با یک فرد آنهم در احکام مربوط به دماء، اعراض و اموال آن، قابل تعریف است در خصوص سازماندهی و تأسیس نظام هم می توان آنها را تصور و تعریف نمود.

۳- پیامدهای نامطلوب اجتماعی حاکمیت مدل Threecaps بر سازمان برنامه و بودجه

سؤال ارزیابی شما از نقش «مدل اداره» در ساماندهی امور اجتماعی چیست؟ لطفاً در این خصوص بیشتر توضیح دهید و رابطه سه بخش مورد پژوهش «فرهنگستان» را تبیین کنید. جواب: چنانچه قبلاً گفته شد بخش اول که مربوط به منطق استنباط است پیشفرضهای بخش دوم را ارائه می دهد که همان منطق معادلات یا مستدولوژی علوم است و شامل تمامی علوم انسانی و حسی میشود. بالاخره بخش سوم که همان مدل اداره است محصول دو بخش دیگر می باشد. به تعبیر بهتر بخش اول به تبیین پیشفرضهای بخش دوم در سه با استفاده از مقدرات دانشگاه به انجام برساند و محصول خود را در نهایت، به بخش سوم که دستگاه اجرایی است و در قالب یک مدل اجرایی ارائه دهد.

باعتماد ما تنها در این حالت است که ما می توانیم در مقابل مثلاً مدل Threecaps سازمان برنامه و بودجه یک مدل کارآمد ارائه دهیم. حال آنکه در مدل موجود سه شکافه ای که محور آن ربا می باشد نتیجه قهری آن، تمرکز بدوی سرمایه در درون و نهایتاً وابسته کردن درون به بیرون برای سرمایه گذاری خارجی خواهد بود. نتیجه قهری این مدل مانند درست کردن یک شیب در جایی است که جریان دادن آب در آن همان و به پائین متمایل شدن آن بصورت قهری از همان است. در این حال معنا ندارد که ما خلاف عالم اسباب بخواهیم شیب

درست کنیم اما آب به پائین متمایل نشود! لذا زمانی که شما مدل مزبور را در برنامه ریزی کلان کشور به کار می‌گیرید طبیعی است که ابتدائاً به جمع آوری ثروتها در یک نقطه مبادرت می‌کنید و عده‌ای کثیر را به فقر و تعدادی اندک را به غنی می‌رسانید و در گام دوم کشور را به سمت جریان یکطرفه سرمایه گذاری خارجی سوق می‌دهید و جامعه را عملاً با جبر وابستگی به غیر مبتلا می‌کنید. حال آیا صحیح است که از مدیران اجرائی، انتظار عمل کردن بر خلاف قوانین و برنامه‌های جاری کشور را داشته باشید؟! مگر غیر از این است که فرد در یک سازمان، بعنوان تابع - و نه متغیر - عمل می‌کند؟! اصولاً از لوازم قهری سازمان، حاکمیت دادن «تصمیم‌سازی» برای افراد است و پس از این مرحله است که «تصمیم‌گیری» مدیران، رنگ تحقق بخود می‌گیرد. پس تصمیم‌گیری همواره در بستر «توسعه» و تکامل و پس از مرحله تصمیم‌سازی بوقوع می‌پیوندد.

خوشبختانه «فرهنگستان» در حال حاضر از قدرت لازم برای ارائه مدل اداره در مقابل مدل موجود در سازمان برنامه و بودجه برخوردار است و می‌تواند بالنسبه به تنظیم زیرساختها بپردازد. اما نایست کسی این انتظار را در کوتاه مدت از ما داشته باشد. چرا که اکنون حدود هشت هزار کارمند فقط در سازمان برنامه و بودجه کشور مشغول هستند و این غیر از افراد صاحب‌نظر و برنامه‌ریز در بخشهای مربوط در وزارتخانه‌ها مدیریتهای استانی و شهری است. اما همگی اینها بر اساس مدل نظام سئولات و فهرستی که سازمان از عینیت تهیه کرده است سئولات خود را تهیه کرده و برای بررسی کارشناسانه در اختیار سازمان قرار می‌دهند تا آن مدل بتواند بکار گرفته شود. اصولاً امر اداره، یک مسئله ساده نیست. لذا اگر ما بخواهیم که اسلام، امر اداره را بدست گیرد بایست زحمت بکشیم همچنانکه کفار نیز برای تحقق اهداف باطل خود زحمت کشیده و توانسته‌اند به مطامع خود برسند و البته هر یک از آنها در بخش مربوطه خود در حال تلاش هستند. ما نیز بایست در بخشهای مسؤولیت خود به ایفای نقش بپردازیم بگونه‌ای

که با تقسیم کار مناسب، عده‌ای که بر مقدمات امر تسلط دارند در «اصول» مشغول شوند تا در زمان مناسب به «فقه حکومتی» نائل شویم و سپس به طراحی «اخلاق حکومتی» مبادرت کنیم تا نشان دهیم که چگونه می‌توان «اخلاق» را صفت «سازمان» قرار داد. و البته این امر بسیار متفاوت است که ما اخلاق را برای افراد و حاکمان تعریف کنیم. همچنین عده‌ای از دانشگاهیان متعهد نیز باید برای بکارگیری «روش علوم» کارآمد و متناسب با نظام ارزشی اسلام، در تحقیقات میدانی خود اعلام آمادگی کنند تا بتوانند در زمان مقتضی، معادله «اگر و آنگاه» اسلامی را ارائه دهند. در کنار ایشان نیز عده‌ای دیگر از دانشگاهیانی که از تخصص لازم در بهینه‌سازی سیستمها برخوردار هستند امکانات دانشگاهی این رشته را در سراسر کشور، برای ایجاد «سازمان، برنامه و گردش عملیات» و در قالب رساله‌های پژوهشی متعدد بکارگیرند تا بر اساس مدل پیشنهادی ما، امر پژوهش را به مرحله کاربردی برسانند تا زمینه لازم برای اجرای عینی آن توسط دولت فراهم گردد.

قدر مسلم این است که با روزمرگی نمی‌توان در هیچیک از سه بخش مزبور موفق بود. زمانی که ما در بیست سال پیش، برای کارهای عمیق فکری به کسی پیشنهادی می‌دادیم جواب می‌شنیدیم که فعلاً مطلبی ارائه کنید تا زمان از دست نرود! ما نیز از ایشان سؤال می‌کردیم تا چند سال می‌توان با این شیوه، امور جامعه را به روزمرگی گذراند؟ البته ما معتقد نیستیم که مطلقاً بایست شیوه روزمرگی را به کنار گذاشت. لذا اشکال ندارد که وظیفه عده‌ای در این عرصه تعریف شود ولی حتماً بایست عده‌ای دیگر به کارهای عمیقتر پردازند و چنین شیوه‌ای را سرلوحه خود قرار ندهند.

۴- طرح سه احتمال برای حل چالش‌ها در عینت: بیان ضرورت تأسیس فلسفه شدن اسلامی برای جبران خلأهای فرهنگ مذهب اصولاً مانبی اکرم (ص) را شاگرد فلاسفه نمی‌دانیم. لذا این نکته مهمی است که هر فلسفه به میزانی که بتواند خود را در خدمت دین قرار دهد بگونه‌ای که قادر شود

معارف آن دین را استدلالی کند آنگاه با «یاء نسبت» می‌تواند به آن دین منتسب شود. اما باز نمی‌تواند مدعی شود آنچه را که من بدست آورده‌ام الزاماً برابر با همان دین است چرا که بالاخره علم چنین فردی یک علم تدریجی‌الحصول است و نه یک علم مطلق.

چنانچه گفتیم «حوزه» تاکنون از ارائه «فلسفه چگونگی» بهره‌مند نبوده است چرا که اصولاً مدعی ضرورت این نوع فلسفه هم نیست. ممکن است گفته شود اصلاً لزومی به تأسیس این نوع فلسفه نبوده است چه اینکه ذهنیت غالب دوستان عزیز نیز چنین می‌باشد. اما ما این سخن را نمی‌پذیریم و برای این معنا هم دو احتمال را بیان کردیم که بررسی جامع هر احتمال نیازمند جلسات طولانی و مباحث گسترده‌ای است و نمی‌تواند در دو سه جلسه به یک جمع‌بندی دقیق و کامل برسد. چنانچه گذشت در صورت اثبات احتمال اول، نیازی به وجود «فرهنگستان» و تأسیس سه منطق مورد اشاره نخواهد بود. بر خلاف آنکه در فرض اثبات احتمال دیگر، ضرورت وجودی «فرهنگستان» نیز اثبات می‌شود. حال بنا بر فرض دوم، آنچه طی چند جلسه بیان خواهد شد صرفاً در حد بیان یک گزارش اجمالی از مواضع «فرهنگستان» و منطقهای تأسیسی آن - و نه بیشتر - خواهد بود. اما ممکن است اشکال شود که آیا ادعاهای شما قابل تحقق هست یا خیر؟ عزیزان توجه کنند که این ادعاهای ما مدتهاست که رنگ تحقق بخود گرفته است و فلسفه و منطقهای سه‌گانه آن تأسیس شده است. لذا ما الان در صدد هستیم که متدلوژی علوم خود را در تحقیقات میدانی بکار گرفته و نتیجه لازم را از آنها بدست آوریم. پس از جنبه تئوریک، این کار صورت گرفته است.

اما ما با سه احتمال در عرصه عینیت مواجه هستیم:

اول اینکه بگوئیم وجود ناهنجاریهای موجود در جامعه، ناشی از اغراض سوء افراد است. لذا اگر افراد اصلاح شوند و یا جای خود را به افراد دیگری بدهند عملاً ناهنجاریهای جامعه نیز تحدید بلکه مرتفع می‌گردد.

دوم اینکه بگوئیم ریشهٔ این معضلات، نه از افراد بلکه از ابزار و مفاهیم موجود است هرچند که بتوان بلحاظ عقلی این احتمال را مردود دانست اما فرض احتمال آن صحیح است. سوم اینکه بگوئیم نه تنها احتمال دوم صحیح است بلکه ابزار لازم برای رفع این معضل نیز در اختیار ماست. در اینجا هرچند احتمال کارآمدی این ابزار هم ضعیف باشد ولی چون محتمل قوی است و ممکن است خدای نکرده کفار بر مسلمین تسلط پیدا کنند که مقابله با این تسلط هم مشروط به هیچیک از احکام شرعی نیست لذا نمی‌توان فرض سوم را نادیده گرفت و از ادعای مطروحه بطور کلی صرفنظر کرد.

طبیعی است که اگر احتمال ضعیف و محتمل قوی باشد تنبّز تکلیف، امری قابل دفاع خواهد بود. یعنی اهتمام به شناسائی - و نه اهتمام به تصدیق آن - امری صحیح و معقول خواهد بود.

سؤال: با اینکه آرزوی همهٔ دینداران و رهبران انقلاب، تحقق عملی و عینی اسلام عزیز بوده و هست چرا تاکنون این آرزو جامهٔ عینیت نپوشیده است؟

جواب: چنانچه گفتیم عامل عمدهٔ آن را بایست در عامل ذهنی و فکری - و نه عینی - خلاصه کرد. لذا نمی‌توان شیطنتهای آمریکا و دیگر قدرتهای مادی عالم را مانع این امر دانست و یا به سهم تأثیر انحرافات بعضی روزنامه‌های این جناح و آن جناح، بعنوان یک عامل اصلی و تعیین کننده در این خصوص بها داد. متأسفانه مشکل اساسی جامعه از اینجا ناشی می‌شود که دوستان انقلاب نتوانسته‌اند نسخهٔ ادارهٔ جامعه اسلامی را بدرستی تجویز کنند. اگر این بیان من تلخ است من را ببخشید اما طلاب ما در این راه و طی ۲۰ سال گذشته، تنبلی و سستی کرده‌اند قبلاً بزرگان ما زحمات زیادی را در خصوص مشکلاتی که بر سر راه اسلام قرار می‌گرفته است محتمل می‌شدند! مثلاً حدود ۶۰ سال پیش که هنوز بلندگو در مجالس وجود نداشت و جمعیت حاضر در پای منابر هم قطعاً از ده هزار نفر کمتر بود یک عالم سنی مذهب در بغداد ادعا می‌کند که شیعه دارای

تصنیف نیست و فردی مانند مرحوم حاج آقا بزرگ پیدا می‌شود که با احساس تکلیف نسبت به این امر حدود ۴۰ سال و قریب به ۳۰ جلد کتاب را به رشته تحریر در می‌آورد تا جواب این ادعای کذب را داده باشد. مسلماً مرحوم حاج آقا بزرگ، عذری در کار خود نیاورده بود و آلا نمی‌توانست چنین همتی بخرج بدهد. خدا نکند از تکازات ما در نزد خود به دلیلی شیرین بنظر آید که احساس کنیم با کار نکردن و سستی هم می‌توان گلیم خود را از آب بیرون کشید! این از حتمیات است که بایست به نفس خود مظنون باشیم! بالاخره این سخن، یک سخن بشری است و از جنس حرف عقلاست که دارای مقدم و تالی و... است. اما نکند چون تنبلی خود را در نفس خویش، شیرین احساس می‌کنیم از تکلیف الهی سرباز بزنیم و آنرا به نحوی توجیه کنیم.

سؤال: با این وصف چرا شما مخاطبین خود را صرفاً به جمع طلاب محدود می‌کنید که در شرائط خاصی توان انجام وظیفه را دارند؟ آیا فکر نمی‌کنید باید اندیشمندان غیر روحانی نیز در این عرصه وارد شوند؟ آیا ایشان در این خصوص تکلیفی بر عهده ندارند؟

جواب: این مطلب را قبلاً بصورت نیم تمام بیان کردم که با سؤال حضرت تعالی، آنرا کامل می‌کنم: در همان جلسه ثابت و هفتگی دوشنبه‌ها در تهران، یکی از دوستان توصیه کرد بعلت آنکه این روزها در خصوص «توسعه» مقالات زیادی در روزنامه‌ها و محافل علمی نوشته می‌شود مناسب است که از منظر خود، بحثی را در مورد «توسعه اسلامی» و «توسعه تکنولوژی» مطرح کنید. این پیشنهاد خوبی بود که ما را دعوت می‌کرد که در خصوص توسعه تکنولوژی، هم برای مسلمین و هم کفار تأملی داشته باشیم چرا که اگر مدل ما نتواند از عهده تجزیه و تحلیل تکنولوژی کفار برآید حتماً نخواهد توانست در خصوص تکنولوژی اسلامی نیز حرفی برای گفتن داشته باشد. به تعبیر دیگر بایست نقاط انحراف تکنولوژی غیر و آسیبها و بن‌بستهای مربوط به آن بخوبی تنقیح شود.

در هر حال این مطالب برای ایشان در همان جلسه گفته شد و به فضل الهی و با

عنایت حضرت ولی عصر (عج) نکاتی مختصر به ایشان منتقل شد که بعداً بصورت یک سرمقاله در ماهنامه آنها به چاپ رسید اما کسی در این خصوص، حساسیتی نشان نداد و قضیه به همین جا ختم شد! لکن پس از دو ماه و در جلسه‌ای مشابه، همان سردبیر مجله شروع به صحبت کرد که در ایران کسی به مقاله آنروز ما توجهی نکرد ولی زمانی که این مقاله ترجمه شد و در اختیار دانشمندانی از سوئیس قرار گرفت آنها گفتند که شما از دیدگاه خود تکنولوژی موجود جهانی را در چند مرحله و از نظر تئوریک، دچار بن بست می‌دانید. اگر نظر شما همین است لطفاً این سؤالات را جواب بدهید.

مانیز از این سؤالات استقبال کردیم و در همان جلسه جواب تک تک آنها را به ایشان منتقل کردیم و او نیز آنها را به دانشمندان سوئسی انتقال داد. پس از این رفت و برگشت، ایشان را به مدت یک هفته به آکادمی سوئیس دعوت کردند. تا از مقاله خود در آنجا دفاع کند. بعد از انجام سفر و مناظره موفقیت‌آمیز ایشان در آنجا، مسؤولین آکادمی از دوست ما دعوت کردند آمادگی خود را برای عضویت در آن آکادمی اعلام کند. وقتی که از ایشان وضعیت تحصیلی او را سؤال کردند وی پاسخ داد که من فوق لیسانس از دانشگاه هاروارد آمریکا هستم و نزد فلان استاد آمریکایی درس خوانده‌ام. اما آنها گفتند که ما استاد شما و شاگردان او را که اتفاقاً الان نیز در همین جلسه حضور دارند می‌شناسیم ولی آنچه شما در مقالات خود آورده‌اید سخن استاد آمریکایی شما نیست. بگوئید که این سخنان از کیست؟ ایشان نیز جواب داده بود که من این مطالب را از یک روحانی در قم که مسؤول یک تشکیلات تحقیقی غیر دولتی و غیر رسمی است فرا گرفته‌ام. در آخر آنها از دولت ما خواسته بودند که آخرین مدرک تحصیلی خود را از «فرهنگستان» برای آنها ارسال کند تا مورد پذیرش رسمی قرار گیرد. سپس ایشان از ما خواست که «فرهنگستان» مدرکی در اختیار ایشان قرار دهد ولو که غیر رسمی باشد. مانیز چنین کردیم و در آنجا بعنوان یک آکادمیسین مورد تشویق قرار گرفت.

پس چنین نیست که ما اینگونه سخنان را در «فرهنگستان» نداشته باشیم اما عزیزان توجه کنند که اصولاً شأن یک روحانی، ارتباط با دین و لوازم آن است. اگر من در خصوص توسعه تکنولوژی سخن می‌گویم جا دارد که یک دانشجویی آنرا دنبال کند ولی زمانی که در مورد ارتباط با دین سخن گفته می‌شود شایسته بلکه ضروری است که مخاطب ما عزیزان روحانی باشند که قرار است ارتباط بندگان را با «ما انزل الله» تمام کنند.

سؤال: حضرت تعالی در اوایل حضور خود در شورایی «انقلاب فرهنگی» وعده ۱۸ ساله برای ارائه مدل مورد نظر خود داده بودید. لطفاً توضیح بیشتری بفرمائید.

جواب: من بحمد الله موفقیت را بسیار چشمگیر می‌دانم. چون در آن زمان از ضرورت منطق «انطباق» سخن می‌گفتم ولی الآن موفق شده‌ایم که مدل آنرا ارائه دهیم و حاضریم این مدل را هم در سطح جامعه و بصورت عینی پیاده کنیم. لذا هرچند از آن زمان تا کنون ۲۰ سال گذشته است ولی هم، روش علوم تأسیس شده است که یکی از اهداف اصلی ما بود و هم تا کنون زیر بنا و فونداسیون علم اصول حوزه پی‌ریزی شده است.

حدود سه سال پیش که با یک مشکل کوچک جراحی و بیماری روبرو شدم در بعضی مواقع و در آن ایام، احساس ضعف کردم که شاید اینجا آخر خط زندگی ماست. اما توصیه من به دوستان در آن ایام که به عیادت می‌آمدند این بود که ما بحمد الله موفق شده‌ایم فونداسیون سه شهر بزرگ علمی را در مسیر تحولات علم و دانش پی‌ریزی کنیم که نقشه این بنا نیز الآن موجود است. طبعاً اگر این بنا ساخته نشود مسلمانان در ساختمان بیگانه زندگی خواهند کرد! اگر در آن زمان از من سؤال می‌شد که از خدا چه می‌خواهید، بلافاصله جواب می‌دادم اگر عمر دنیایی من منقضي باشد تنها این خوف را دارم که شما کار را رها کنید! لذا تنها آرزوی من این است که ادامه کار را با همت زیاد از خدای خود بخواهید و توقع هم نداشته باشید که امراء یا ارباب قدرت و ثروت، به شما کمک کنند! مسلماً

خداوند آنچه را که در جهت طرفداری از دین خود می‌داند پشتیبان است. از اینرو من فکر می‌کنم به بیش از آنچه که ۲۰ سال پیش در تصور ما بود دست یافته‌ایم و اگر شما روند رشد و تحول علمی غرب را بنگرید می‌بینید که دستیابی ایشان به فلسفه «شدن» مورد نظرشان، در یک زمان خاص بود ولی زمان دستیابی آنها به قدرت محاسبه کمی، در زمان دیگری بود یعنی آنچه را که هگل در فلسفه «شدن» مطرح کرد همراه با محاسبه و ریاضیات خاص نبود ولی فلسفه «شدن» انیشتین توانست «معادله» را نیز تحویل دهد. البته ما اکنون مدعی رسیدن به مرحله دوم هستیم و حاضریم آنرا در ساختن مدل بکار بگیریم. اینها سیری است که بحمدالله انجام گرفته است آنها هم همراه با محدودیتهای شدید «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی»!

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

فصل چهارم

معرفی بخشی از بحث‌های پژوهشی

حضرت استاد

و متون نگارشی تهیه شده

توسط

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

مباحث پژوهشی استاد گرانمایه

حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی «ره»

ردیف	موضوع پژوهش	شماره	زمان پژوهش	
			از	تا
۱	طرح پیشنهاد پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	۱۸۱	۶۰	۶۲
۲	مقایسه مبنایی سیستمهای اقتصادی شرق و غرب با اسلام	۴۰	۶۱	۶۲
۳	زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام - (دوره اول) فلسفه ربط	۱۲۹	۶۲	۶۵
۴	پژوهشی پیرامون راههای رفع مشکل تورم	۱۲	۶۲	۶۲
۵	مباحثی پیرامون منطق انطباق (بحث سیستم)	۵	۶۲	۶۱
۶	زمینه تحقیق در روش برنامه ریزی بر اساس اسلام	۱۶۵	۶۳	۶۵
۷	زمینه تحقیق در مبانی هنر اسلامی	۴	۶۳	۶۳
۸	مباحثی پیرامون فلسفه ریاضیات	۱۵	۶۳	۶۴
۹	بررسی مقدماتی در زمینه دستیابی به اصول روش طراحی برنامه (دوره اول و دوم)	۴۹	۶۳	۶۵
۱۰	بررسی کلیات طرح تعاونی	۲۹	۶۳	۶۴
۱۱	بررسی جایگاه عقل در شناخت شناسی	۱۰	۶۳	۶۴
۱۲	اولین نشست پژوهشی پیرامون ریاضیات	۶	۶۳	۶۳
۱۳	مباحثی پیرامون تدوین موضوع شناسی (دوره اول و دوم)	۸	۶۴	۶۴
۱۴	مباحثی پیرامون زمینه تحقیق در موضوع شناسی اسلام (نظام فکری دوره اول)	۴۶	۶۵	۶۶
۱۵	بررسی کلیات روش دسته بندی و تنظیم امور (دوره اول و دوم)	۱۱	۶۵	۶۶
۱۶	ضرورت و تبیین فلسفی ولایت مطلقه فقیه بر اساس «فلسفه تعلق» (دوره اول و دوم)	۹	۶۶	۶۶
۱۷	بررسی طرح تحقیق در زمینه دستیابی به اصول روش تنظیم امور (دوره اول و دوم)	۸۲	۶۶	۶۷
۱۸	ضرورت و تبیین فلسفی ولایت مطلقه فقیه بر اساس «فلسفه نظام ولایت» (دوره دوم)	۴۶	۶۸	۶۸
۱۹	زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام - (دوره سوم) نظام ولایت	۶۴	۶۹	۷۰
۲۰	مباحثی پیرامون «مدل» (تنظیم نظام)	۴۳	۷۱	۷۳
۲۱	زمینه تحقیق پیرامون جامعه شناسی علم	۱۰	۷۱	۷۱
۲۲	زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام - (دوره عالی) نظام ولایت	۳۵	۷۱	۷۲
۲۳	روش تولید تعاریف کاربردی	۲۷	۷۲	۷۲
۲۴	دوره استدلالی «مدل»	۲۴	۷۲	۷۳
۲۵	مباحثی پیرامون پرورش مدیریت فکری	۱۸	۷۲	۷۳
۲۶	زمینه تحقیق در مبادی اصول فقه احکام حکومتی	۱۸	۷۲	۷۳

ردیف	موضوع پژوهش	صفحه	زمان پژوهش	
			از	تا
۲۷	زمینه تحقیق پیرامون فلسفه مدیریت تحقیقات	۱۲	۷۳	۷۴
۲۸	زمینه طراحی روش تولید معادلات کاربردی (دوره اول و دوم)	۱۳	۷۳	۷۳
۲۹	مبادی مدل تطبیقی اصول فقه	۲۶	۷۴	۷۵
۳۰	الگوی تنظیم و مدل برنامه ریزی	۴۰	۷۴	۷۵
۳۱	زمینه آشنایی با طرح تأسیس بانک توسعه اطلاعات	۳۶	۷۴	۷۵
۳۲	الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه علمیه	۷	۷۵	۷۵
۳۳	مباحثی پیرامون مدیریت تحقیقات شبکه‌ای	۲۴	۷۵	۷۵
۳۴	مباحثی پیرامون مدیریت تحقیقات طب اسلامی	۷	۷۵	۷۵
۳۵	مبانی اصول استنباط احکام حکومتی	۲۳	۷۵	۷۵
۳۶	الگوی تنظیم برنامه اسلامی شدن دانشگاه	۹	۷۵	۷۶
۳۷	مبانی نظام فکری (بر اساس فلسفه نظام ولایت)	۱۴	۷۵	۷۶
۳۸	طبقه‌بندی موضوعات اجتماعی	۵	۷۶	۷۶
۳۹	روش تدوین نظام فکری	۶	۷۶	۷۶
۴۰	تنظیم فهرست اصول فقه احکام حکومتی	۲۳	۷۶	۷۶
۴۱	مدل تنظیم سیاست‌های کلان سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ازبیانات حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری	۲۵	۷۶	۷۷
۴۲	تنظیم عناوین سیاست‌های کلان نظام	۸	۷۶	۷۶
۴۳	بحث محتوایی مدل اقتصاد	۳۰	۷۶	۷۷
۴۴	نظام ولایت اجتماعی	۱۱	۷۷	۷۷
۴۵	ساختار ولایت مطلقه فقیه	۵	۷۷	۷۷
۴۶	مبانی نظر و مدلی استدلالی ارتباطات و مخابرات	۲۹	۷۷	۷۷
۴۷	مبانی اصول فقه تطبیقی	۳۸	۷۷	۷۸
۴۸	مدل برنامه تحقیق	۳۹	۷۷	۷۷
۴۹	مدل مناظره سازمانی	۱۶	۷۷	۷۷
۵۰	جدول زیرساخت روش تحقیق در علوم پزشکی	۸	۷۷	۷۷
۵۱	مباحث زیرساختی صنعت (مدار، ارزیابی)	۱۴	۷۷	۷۹
۵۲	روش تحقیق در اقتصاد (دوره اول و دوم)	۱۳	۷۸	۷۸
۵۳	روش تنظیم برنامه تحقیقات کتابخانه‌ای	۳۲	۷۸	۷۸

شماره	موضوع پژوهش	شماره	زمان پژوهش	
			از	تا
۵۴	فلسفه اصول فقه احکام حکومتی	۷۲	۷۸	۷۹
۵۵	مدل طبقه‌بندی جرم‌شناسی	۱۲	۷۸	۷۸
۵۶	مبحثی پیرامون امنیت ملی و طبقه‌بندی موضوعات امنیتی	۹	۷۸	۷۸
۵۷	مدل تحلیل و نقد برنامه توسعه	۱۵	۷۸	۷۸
۵۸	علل و عوامل ناهنجاریهای اجتماعی	۱۳	۷۸	۷۸
۵۹	جهانی شدن فرهنگی (دوره اول و دوم)	۳۵	۷۸	۷۹
۶۰	مدیریت توسعه فرهنگی (مدل شبهه‌شناسی)	۱۱	۷۸	۷۹
۶۱	تهدیدات جریان ولایت فقیه	۷	۷۹	۷۹
۶۲	طرح آسیبهای قضائی و بحث قضا	۷	۷۹	۷۹
۶۳	تشریح طبقه‌بندی آموزشی اسلامی شدن مهندسی توسعه نظام اجتماعی	۳۵	۷۹	۷۹
۶۴	بررسی رابطه علم و دین	۷	۷۹	۷۹
۶۵	مدل ارزیابی نقدهای مدل برنامه	۷	۷۹	۷۹

**جدول مباحث پژوهشی تحلیلی استاد گرانمایه
حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی «ره»**

ردیف	موضوع پژوهش	تعداد		زمان پژوهش	
		نوار	فصل	از	تا
۱	بحث منطق انطباق و ریاضیات	۱۶	۱۶	۵۸/۱/۷	۵۸/۳/۲۰
۲	مجموعه مباحث اقتصادی	۲۶	۲۶	۵۸/۱۲/۱۱	نیمه اول ۵۹
۳	بحث منطق	۱	۱	۶۰/۳/۳۱	
۴	بحث آگاهی و اختیار	۱	۳	۶۰/۶/۲۳	
۵	مباحث مربوط به تورم و اقتصاد	۲	۳	۶۱/۱/۱۳	۶۱/۱/۱۶
۶	شیوه برنامه ریزی اسلامی	۱۸	۲۳	۶۱/۸/۸	۶۲/۳/۲۱
۷	تعلیم و تربیت در اسلام	۲	۲	۶۱/۹/۲۸	۶۱/۹/۲۹
۸	مدیریت اسلامی	۱	۲	۶۲/۳/۱۲	
۹	تعاونیها و سیستم اقتصادی	۱	۱	۶۲/۴/۱	
۱۰	رابطه هستها و بایدها	۴	۴	۶۳/۱۲/۲۰	۶۳/۱۲/۱۲
۱۱	نسبیت اسلامی و فلسفه	۱	۱	۶۴/۱۲/۱۴	
۱۲	برزسی روابط رفتار فردی سازمانی، جمعی	۱	۲	۶۵/۱/۱۹	
۱۳	برزسی مبانی منطق علم	۵	۷	۶۵/۲/۸	۶۵/۳/۴
۱۴	کارخانه نمود تمرکز	۵	۸	۶۵/۴/۱۰	۶۵/۴/۲۴
۱۵	فقه پویا و فقه سستی	۱	۱	۶۵/۱۱/۱۸	
۱۶	جایگاه اقتصاد در سرمایه داری	۱	۱	۶۶/۱/۱۷	
۱۷	مدل برنامه ریزی	۱	۱	۶۸/۴/۱	
۱۸	اسلام و مقتضیات زمان و مکان	۳	۳	۶۸/۴/۱۲	۶۸/۴/۱۹
۱۹	طبقه بندی علوم	۲	۳	۶۸/۱۲/۱۲	۶۸/۱۲/۱۹
۲۰	مدیریت دینی و علمی	۱	۱	۷۲/۳/۱۵	
۲۱	مبانی نظری مدیریت	۲	۲	۷۲/۷/۲۴	۷۲/۷/۱۸

ردیف	موضوع پژوهش	تعداد		زمان پژوهش	
		نوار	فصل	از	تا
۲۲	توسعه مشارکت مردمی	۱	۱	۷۲/۹/۱۷	.
۲۳	مدل‌سازی در مدیریت	۶	۳	۷۲/۱۰/۲۳	۷۲/۱۰/۲۹
۲۴	بیان راهکارهای تبلیغ در دانشگاه	۷	۴	۷۲/۱۱/۱۹	۷۲/۱۲/۸
۲۵	فلسفه اخلاق در تمدن مادی	۱	۱	۷۲/۱۲/۸	.
۲۶	اصول ارتباطات اجتماعی	۱۰	۳	۷۳/۱/۳	۷۳/۷/۲۹
۲۷	منزلت ولایت و رهبری و تحلیل برنامه دوم	۱۷	۱۳	۷۳/۴/۴	۷۳/۶/۲
۲۸	بحران در علوم انسانی	۱	۱	۷۳/۶/۱۲	
۲۹	جایگاه هنر در نظام ولایت	۱	۱	۷۳/۶/۱۵	
۳۰	روانشناسی	۱	۱	۷۳/۸/۳۰	
۳۱	اخلاق اسلامی	۱۸	۱۳	۷۳/۱۰/۱۴	۷۵/۱۲/۲۲
۳۲	جایگاه حضرت فاطمه (سلام علیها)	۱	۱	۷۳/۹/۵	
۳۳	جایگاه هیئت‌های مذهبی در نظام ولایت	۱۰	۹	۷۳/۱۱/۶	۷۴/۲/۱۴
۳۴	بیان وظایف اصلی دانشگاه در قبال انقلاب	۱	۱	۷۴/۱/۱۵	
۳۵	مدیریت تحقیقات	۱	۱	۷۴/۲/۵	
۳۶	بررسی روش تحقیق در حوزه علمیه	۳	۲	۷۴/۲/۲۰	۷۴/۲/۲۰
۳۷	انتظار دنیا از قرآن	۱	۱	۷۴/۳/۸	
۳۸	مصاحبه با هفته نامه صبح	۳	۱	۷۴/۶/۳۰	
۳۹	نقش زمان و مکان در اجتهاد	۱	۱	۷۴/۶/۷	
۴۰	ضرورت علم اصول احکام حکومتی	۲	۱	۷۴/۶/۲۲	
۴۱	تبیین بیانات مقام معظم رهبری	۱	۱	۷۴/۶/۲۳	
۴۲	خاستگاه اطلاعات و امنیت در نظام ولایت الهی	۱۰	۱۰	۷۴/۶/۳۱	۷۴/۱۰/۲
۴۳	سیاست‌های اصولی در تنظیم سند زنان مسلمان جهان	۳	۳	۷۴/۷/۱۰	۷۴/۷/۱۴
۴۴	تشریح مدل تحقیقات میدانی	۱	۱	۷۴/۸/۸	
۴۵	بررسی مفاهیم توسعه، صلح و تساوی از نظر فلسفه سیاسی	۲	۲	۷۴/۸/۱۰	۷۴/۸/۲۱
۴۶	روند پژوهش مدیریت	۱	۱	۷۴/۱۰/۱۹	
۴۷	طرح مدیریت شبکه حوزه علمیه	۱	۱	۷۴/۱۲/۲۲	
۴۸	تحلیل انجمن حجّتیّه	۱	۱	۷۵/۱/۱۲	
۴۹	بخشی پیرامون خرافات و موهومات	۲	۲	۷۵/۲/۱	۷۵/۳/۲۹
۵۰	مفهوم آزادی	۱	۱	۷۵/۲/۱۲	
۵۱	مصاحبه با صدا و سیما (خاطرات ۱۵ خرداد)	۱	۱	۷۵/۲/۱۵	
۵۲	نقد روش سیستمی	۴	۳	۷۵/۲/۱۲	۷۵/۲/۲۵

ردیف	موضوع پژوهش	تعداد		زمان پژوهش	
		نوار	فصل	از	تا
۵۳	فلسفه حکومت	۱۸	۱۴	۷۵/۲/۲۳	۷۵/۱۰/۲۵
۵۴	تبیین بیانات مقام رهبری در مورد برنامه و بودجه	۱	۱	۷۵/۲/۲۷	
۵۵	تهذیب فردی، اجتماعی، تاریخی	۵	۵	۷۵/۳/۶	۷۵/۳/۱۰
۵۶	مصاحبه با برنامه عصر ولایت شبکه ۲ سیما	۱	۱	۷۵/۳/۱۹	
۵۷	بررسی شخصیت تاریخی حضرت زینب(س)	۱	۱	۷۵/۵/۱۸	
۵۸	جایگاه آموزش عالی در توسعه نظام	۱	۱	۷۵/۶/۲	
۵۹	تعریف مبانی اهداف و اصول حاکم بر حوزه	۱	۱	۷۵/۷/۲۸	
۶۰	تحلیل شخصیت حضرت فاطمه(س)	۱	۱	۷۵/۸/۲	
۶۱	مصاحبه با شبکه ۵ تلویزیون فرانسه	۱	۱	۷۵/۸/۲۶	
۶۲	مدل گزارش‌گیری فرهنگی کشور	۵	۵	۷۵/۱۰/۳۰	۷۵/۱۲/۲۰
۶۳	ربا و پول در نظام شهری	۱	۱	۷۵/۱۱/۲۴	
۶۴	اختیار و آزادی در ارتباط با نظام اجتماعی	۱	۱	۷۵/۱۲/۸	
۶۵	تنظیم مدل حجاب و ارتباط آن با تکامل اجتماعی	۱	۱	۷۶/۱/۱۰	
۶۶	بیان مدل شخصیت‌شناسی تاریخی	۵	۵	۷۶/۲/۱۹	۷۶/۲/۱۹
۶۷	تحلیل انتخابات	۳	۳	۷۶/۳/۳	۷۶/۳/۷
۶۸	ضرورت و ارکان نظام‌سازی	۷	۳	۷۶/۴/۲۴	۷۶/۵/۲۷
۶۹	اسرارتزی بازرگانی خارجی	۱	۱	۷۶/۴/۲۷	
۷۰	بحث امنیت ملی	۱	۱	۷۶/۱۱/۱۲	
۷۱	مبانی برنامه‌ریزی پروژه‌های اقتصادی	۱	۱	۷۶/۱۱/۱۵	
۷۲	سیاست برخورد با شبکه‌های اطلاع‌رسانی	۱	۱	۷۶/۱۱/۱۸	
۷۳	سیاست‌های برخورد با قومیتها و ادیان	۴	۴	۷۶/۱۲/۲۷	۷۶/۱۲/۲۹
۷۴	تحلیل بحران شهرداری تهران	۲	۲	۷۷/۱/۲۲	۷۷/۱/۲۴
۷۵	طرح اولویت‌بندی موضوعات فرهنگی	۲	۲	۷۷/۱/۲۶	۷۷/۱/۲۶
۷۶	بررسی مسائل فرهنگی و ارائه مدل حزب‌گرایی	۳	۱	۷۷/۲/۲۵	
۷۷	بحث فلسفه متدلوژی اسلامی	۲	۲	۷۷/۲/۲۶	
۷۸	بحث مدل برنامه توسعه ۵ ساله دوم	۲	۲	۷۷/۴/۶	۷۷/۵/۸
۷۹	مدل مراقبتهای پرستاری	۳	۴	۷۷/۵/۸	۷۷/۵/۱۱
۸۰	مبانی ولایت فقیه	۲	۲	۷۷/۶/۲۵	۷۷/۶/۲۸
۸۱	مصاحبه با معرفی دفتر به شبکه ۴ تلویزیون	۱	۱	۷۷/۹/۳	
۸۲	ضرورت پیدایش فلسفه شدن اسلامی	۱	۱	۷۷/۹/۲۴	
۸۳	بررسی طرح جامع امور اجتماعی و حقوق زنان	۱	۱	۷۷/۱۰/۵	

ردیف	موضوع پژوهش	تعداد		زمان پژوهش	
		نوار	فصل	از	تا
۸۴	جایگاه دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی	۱	۱	۷/۱۱/۱۷	
۸۵	دین و برنامه‌سازماندهی فرهنگ	۱	۱	۷۷/۱۱/۲۰	
۸۶	مشارکت اجتماعی	۴	۴	۷۷/۱۲/۸	۷۸/۳/۶
۸۷	اقتصاد فرهنگ	۱	۱	۷۷/۱۲/۱۲	
۸۸	نحوه ایجاد سازمان	۳	۳	۷۷/۵/۴	۷۸/۴/۳
۸۹	مصاحبه با خبرنگاران ایتالیایی	۱	۱	۷۸/۴/۲۹	
۹۰	منطق جامع‌نگر معماری اسلامی	۱	۱	۷۸/۶/۲۴	
۹۱	تعریف مفهوم توسعه از منظر نظام اجتماعی	۱	۱	۷۸/۱۲/۱۰	
۹۲	بحث جنگ روانی	۱	۱	۷۸/۱۲/۱۹	
۹۳	فلسفه روش تحقیق	۱	۱	۷۹/۲/۳	
۹۴	روش تحقیق در مبانی علم تغذیه	۳	۳	۷۹/۲/۴	۷۹/۴/۲
۹۵	موانع ساختاری اشتغال دانش‌آموختگان	۱	۱	۷۹/۲/۸	
۹۶	مبادی مدل شناسایی عاشورا	۱	۱	۷۹/۵/۲۷	
۹۷	آسیب‌شناسی مطبوعات	۱	۱	۷۹/۶/۵	
۹۸	الگوی سازماندهی حوزه علمیه	۱	۱	۷۹/۶/۹	
۹۹	ارتباط فیزیک، فلسفه و ریاضی	۱	۱	۷۹/۷/۱۰	
۱۰۰	جوان و جامعه و حکومت علوی	۱	۱	۷۹/۸/۲۰	
۱۰۱	کارآفرینی	۱	۱	۷۹/۹/۳۰	
۱۰۲	روشهای نقد	۱	۱	۷۹/۱۰/۳۰	
۱۰۳	جوان و درس عاشورا	۱	۱	۷۹/۱۲/۶	
۱۰۴	مدرنیته و اخلاق	۱	۱	۷۹/۱۲/۱۱*	

جدول نگارندهای دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

ردیف	عنوان نگارش	تاریخ نشر
۱	گزارش مباحث مجموعه مجامع مقدماتی (کرمان، تبریز، اصفهان، قم)	مهر ۱۳۶۰
۲	اجتهاد (ترجیحی - تخریحی)، بررسی روشهای استنباط احکام الهی	دی ۱۳۶۰
۳	روش طراحی	پاییز ۱۳۶۴
۴	نظری بر برنامه ریزی	دی ۱۳۶۴
۵	نظری بر قوانین راهنمایی رانندگی	زمستان ۱۳۶۴
۶	دیدگاههای پیرامون بخش تعاونی در اقتصاد جمهوری اسلامی (سلسله مباحث)	زمستان ۱۳۶۴
۷	دریچهای به تمدن اسلامی	سال ۱۳۶۵
۸	رسالت قلم	سال ۱۳۶۵
۹	جهت داری علوم	سال ۱۳۶۵
۱۰	فقه سنتی و نظام سازی	خرداد ۱۳۶۶
۱۱	موضوع شناسی	بهار ۱۳۶۶
۱۲	سلسله مقالات پیرامون اسلام دین برتر	آبان ۱۳۶۶
۱۳	مباحث مقدماتی پیرامون منطوق صوری	زمستان ۱۳۶۶
۱۴	تحقیق در تبیین استراتژی نظام از کلام امام	زمستان ۱۳۶۷
۱۵	حکومت جهانی محور گسترش یا محور انقلاب اسلامی	زمستان ۱۳۶۷
۱۶	بحثی مقدماتی در تبیین ولایت مطلقه فقیه	سال ۱۳۶۷
۱۷	فلسفه قانون اساسی	فروردین ۱۳۶۸
۱۸	گزارش نامه دفتر فرهنگستان به امام خمینی (ره)	اردیبهشت ۱۳۶۸
۱۹	استراتژی و استراتژی تحقیقات	شهریور ۱۳۶۸
۲۰	اصول فلسفی برنامه ریزی	آبان ۱۳۷۰
۲۱	فلسفه اصول روش تنظیم امور مسلمین	زمستان ۱۳۷۰
۲۲	امر دفاع و امام خمینی	بهمن ۱۳۷۰
۲۳	نکاتی مهم در زمینه برگزاری سمینار بررسی مسائل حوزه	اردیبهشت ۱۳۷۱
۲۴	پیش آهنگ آوای رسای بسیج (مباحث ادبیات)	مرداد ۱۳۷۱
۲۵	مباحثی پیرامون فلسفه و مدل نظام ولایت اجتماعی	پائیز ۱۳۷۲
۲۶	زمینه آشنایی با پرورش مدیریت تحقیقات	آبان ۱۳۷۱

ردیف	عنوان نگارش	تاریخ نشر
۲۷	فلسفه مبانی اصول نظام ولایت	بهمن ۱۳۷۱
۲۸	تحلیل برنامه دوم توسعه	تابستان ۱۳۷۳
۲۹	قوانین روش تنظیم بر اساس اصالت فاعلیت	مهر ۱۳۷۳
۳۰	معرفی پژوهش تکاملی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی	آذر ۱۳۷۳
۳۱	خاستگاه فلسفی نظام ولایت اجتماعی	آذر ۱۳۷۳
۳۲	روش تولید تعاریف کاربردی	آذر ۱۳۷۳
۳۳	تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی	پائیز ۱۳۷۳
۳۴	خاستگاه فلسفی سیاست در نظام ولایت اجتماعی	بهمن ۱۳۷۳
۳۵	مجموعه مقالات در ۸ جلد	اسفند ۱۳۷۳
۳۶	مدیریت دینی و علمی یا مدیریت الهی و الحادی؟	آذر ۱۳۷۴
۳۷	بررسی مبانی وجدان کاری، انضباط اجتماعی و انضباط اقتصادی	دی ۱۳۷۴
۳۸	تبیین بحث جهت‌داری علوم از طریق بیان رابطه فلسفه علم و دین	زمستان ۱۳۷۴
۳۹	ولایت فقیه، ولایت فقه	فروردین ۱۳۷۵
۴۰	تحلیل موضوعات برنامه بهینه‌سازی حوزه علمیه	مرداد ۱۳۷۵
۴۱	رابطه منطقی دین و علوم کاربردی	سال ۱۳۷۶
۴۲	رهبری نظام اجتماعی درآمدی بر مدیریت توسعه اجتماعی	سال ۱۳۷۶
۴۳	پیرامون فرهنگ عمومی کشور	بهار ۱۳۷۶
۴۴	مبانی و راهکارهای اسلامی شدن دانشگاهها	اردیبهشت ۱۳۷۶
۴۵	توسعه تفاهم علمی	تیر ۱۳۷۶
۴۶	بررسی مواضع و راهبردهای تحلیلی اسلامی شدن دانشگاهها	اسفند ۱۳۷۶
۴۷	بررسی تطبیقی مبانی مدیریت مقایسه بین مدیریت الهی و الحادی	بهار ۱۳۷۷
۴۸	مباحثی پیرامون حکومت دینی و ولایت فقیه	آبان ۱۳۷۷
۴۹	توسعه اجتماعی درآمدی بر مدیریت توسعه اجتماعی	سال ۱۳۷۷
۵۰	نظام فکری درآمدی بر مدیریت توسعه اجتماعی	سال ۱۳۷۷
۵۱	نظام معقول تحلیل مبنای نظام ولایت فقیه	سال ۱۳۷۸
۵۲	مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی	سال ۱۳۷۸
۵۳	توسعه تفاهم اجتماعی	مهر ۱۳۷۹